

معمای هویدا

با سپاس و تقدیر فراوان از همکاری و همراهی باشگاه «رادیویی جوان» به ویژه جناب آقای علی اکبر رزمجو با ستاد دهه فجر انقلاب اسلامی، چکیده مطالب مورد بحث در میزگرد نقد و بررسی کتاب «معمای هویدا» را به محضر خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارد:

چکیده:

موضوع این میزگرد نقد و بررسی کتاب «معمای هویدا» نوشته دکتر عباس میلانی است. کتاب مذکور ابتدا توسط دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، با عنوان «ابوالهول ایرانی» ترجمه شد که مورد اعتراض آقای میلانی قرار گرفت. سپس ایشان با اهتمام مجدد به ترجمه این کتاب پرداختند که به چاپ سیزدهم رسید و پیرامون آن نیز بحث‌های فراوانی مطرح شد و اینک باشگاه رادیویی جوان به منظور بررسی کتاب مورد نظر با همراهی باشگاه گفتمان انقلاب اسلامی ستاد دهه فجر و نیز مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اهتمام به برگزاری یک میزگرد علمی در این راستا نموده‌اند. بنابراین، میزگرد نقد کتاب «معمای هویدا» با حضور آقایان دکتر غلامرضا وطن‌دوست (عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز)، موسی حقانی و سید مصطفی تقوی مقدم (از محققان مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران) برگزار گردید که دیدگاه‌های خود را پیرامون معایب و محاسن این کتاب بیان نمودند.

به گفته ناقدان این کتاب، علت و انگیزه بحث راجع به «معمای هویدا»، وجود تناقضات و اشتباهاتی است که در متن این نوشته به چشم می‌خورد؛ البته اساتید با اشاره به نکات مثبت و معرفی صورتی کتاب، در خصوص تعارضات محتوایی آن نیز مطالبی ایراد نموده، و از حیث مسائل تاریخی و تاریخ نگاری ایراداتی وارد ساخته‌اند بدین مضمون که در نقاط مختلف کتاب ناهماهنگی‌هایی به لحاظ واقع‌بینی تاریخ مشهود است. چه بهتر که مخاطبان گرامی برای آگاهی بیشتر از پیام کتاب و اشکالات و محسنات آن این نقد را مورد امعان نظر قرار دهند.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷، به عنوان یکی از برجسته‌ترین رخدادهای قرن بیستم قلمداد شده و از همان آغاز با واکنش‌های گسترده و مختلفی در سطح داخلی و خارجی مواجه گردیده است. چندان که از یکسو علاقمندان این حرکت شگرف مردمی درصدد تقویت روزافزون آن بر آمدند و از سوی دیگر، دشمنان و مخالفان، به فکر از میان برداشتن جریان حیات نواندیشانه ملت ایران افتادند. اما از آنجا که دوستداران انقلاب در راه حفظ آن از هیچ کوششی دریغ نداشتند، معاندین و مخالفین حتی؛ از اعمالی چون کودتا - ترور - جنگ و محاصره اقتصادی نیز طرفی برن بستند. از همین رو تصمیم به جنگ فرهنگی گرفتند تا شاید، از طریق حمله بر زیر ساخت فکری طرفداران نظام اسلامی به توفیقاتی دست یابند.

با آگاهی از این حقیقت که تاریخ معاصر، ایران یکی از ارکان مهم در شکل‌گیری انقلاب اسلامی بوده و هست، دشمنان تصمیم به تحریف حقایق گرفتند تا از این راه اذهان مریدان نظام را مشوش ساخته و به طور هم‌زمان؛ چهره و کارنامه موجه و مردم پسندی از عمال دوره پهلوی، در کنار عملکرد و وجهه منفی و تحریف شده‌ای از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به خوانندگان تاریخ عرضه نمایند. این کار همچنان ادامه دارد و در قالب کتب و آثار به ظاهر علمی و بی‌طرفانه و محققانه عرضه گردیده و می‌گردد. لذا مقابله با آن، کار پژوهشی و کارشناسانه می‌طلبد.

با عنایت به این مسایل و به ویژه با درک خطری که از این منظر متوجه نسل جوان ایران می‌باشد، باشگاه رادیویی جوان به عنوان یکی از واحدهای فرهنگی که تماس رودررو و مستمری با جوانان دارد و اهمیت مضاعفی را برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف قایل می‌باشد، اقدام به برپایی سلسله میزگردهایی تحت عنوان؛ «کتاب شناسی انقلاب» نمود تا بانقد و بررسی و تحلیل کارشناسانه تعدادی از کتابهای ابهام برانگیز حوزه تاریخ معاصر و علوم سیاسی، به تنویر افکار جوانان علاقمند به آثار عرضه شده در این حوزه‌ها یاری رساند.

نخستین جلسه از سلسله میزگردهای کتاب شناسی انقلاب، به تجزیه و تحلیل و موشکافی کتاب معمای هویدا اختصاص دارد که در آن چند تن از کارشناسان دانشگاهی و پژوهشگران خبره، به بررسی روش تحقیق و محتوای این کتاب پرداخته‌اند که خلاصه و اهم مطالب مطرح شده در این جلسه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

از آنجا که مطالب ارایه شده توسط کارشناسان به شکل شفاهی بازگو شده است، تبدیل آن به شکل مکتوب و منثور خالی از ایراد نخواهد بود. لذا پیشاپیش، برای ایرادها و کاستی‌های احتمالی، از خواننده محترم عذرخواهی می‌شود.

ضمناً لازم به ذکر است که این میز گرد، که نقدی بر کتاب «معمای هویدا» است؛ با شرکت کارشناسان و اساتیدی همچون: آقایان دکتر غلامرضا وطن دوست...، موسی حقانی... و سید مصطفی تقوی مقدم برگزار شده است که اداره جلسه را جناب آقای دکتر محمدرضا دهشیری بر عهده داشته‌اند.

در آغاز بحث از آقای دکتر غلامرضا وطن دوست می‌خواهیم که درباره محتویات این کتاب توضیحاتی را بفرمایند:

دکتر وطن دوست: بنده تشکر می‌کنم که از من دعوت کردند تا در این جمع شرکت کنم. تلاش ما در مسیر یک بحث علمی جریان خواهد داشت و در این راستا می‌بایست هدف نقد کتاب باشد نه نقد شخصیت. بحث ما این نیست که کسی را تبرئه و یا کسی را محکوم نماییم. بنابراین، نه دادگاهی هستیم و نه این اختیار را داریم. ضمناً این نوع برخورد، از نگرشی علمی به دور است.

در هر صورت، این کتاب به شانزده فصل تقسیم شده است در مقدمه قسمت اول کتاب، آقای «دکتر میلانی» نویسنده کتاب «معمای هویدا» می‌گوید: هدفش ارزیابی نهایی از چند و چون سیاست‌های نوسازی و دستاوردهای اقتصادی دوران پهلوی نیست بلکه؛ صرفاً تدوین روایتی از زندگینامه امیرعباس هویدا مطرح می‌باشد. ایشان یک نگرش علمی به این قضیه دارد و البته از زوایای خاصی نیز به مسئله نگاه می‌کند که به عنوان یک روشنفکر این نوع از دیدن هم قابل بحث است و اگر ما یا هر کس آن دیدگاه را قبول ندارد، می‌تواند بگوید که نویسنده از دیدگاه خاص روشنفکری به قضیه نگاه می‌کند.

فصل اول کتاب به اوضاع اوایل انقلاب باز می‌گردد و نویسنده نیز از انقلاب شروع می‌کند و شرایط اول انقلاب و زمانی را که حضرت امام به ایران بر می‌گردد و شور و شوقی که در کشور وجود دارد و این مسائل را بررسی می‌کند. سپس به دوران کودکی آقای امیرعباس هویدا و زمانی که ایشان با خانواده‌اش - چون پدر ایشان در وزارت امور

خارجه کشور خدمت می‌کرد. در بیروت اقامت داشته‌اند، می‌پردازد. نویسنده چند بخش را به دوران کودکی و جوانی آقای امیرعباس هویدا و تحصیلات ایشان اختصاص می‌دهد که در این جا ذکر می‌گردد که آقای هویدا برای ادامه تحصیل عازم فرانسه می‌شوند و در جنگ جهانی دوم نیز ناچار از فرانسه به بروکسل می‌رود چرا که جنگ مانع از اقامت وی در فرانسه است. و بالاخره به ایران باز می‌گردند و ابتدا خدمت نظام را انجام می‌دهند. پس از مدتی وارد وزارت خارجه شده و خدمت می‌کنند. بعد هم وارد شرکت نفت می‌شوند. سپس در کابینه آقای «حسنعلی منصور» مشغول خدمت شده و با آقای حسنعلی منصور نیز بسیار صمیمی می‌شوند تا اینکه؛ منصور ترور می‌شود و با نظر و پیشنهاد شاه نیز ایشان به نخست وزیری می‌رسد. فصل ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ این کتاب، مربوط به دوران صدارت آقای امیرعباس هویدا است و تحلیلی جامع از این دوران و فعالیت‌هایی که ایشان داشتند، عرضه می‌کند. در فصل ۱۴ دوران برکناری آقای هویدا از نخست وزیری و دستگیری ایشان مد نظر قرار می‌گیرد و فصل ۱۵ و ۱۶ به دوران انقلاب اسلامی می‌پردازد.

من فکر می‌کنم، یکی از دلایلی که این کتاب، از جمله کتب بسیار موفق و پرفروش در بازار ایران بوده، گستردگی منابع آن باشد. ایشان از منابع موجود در آرشیو آمریکا و فرانسه، که بسیاری از این اسناد، تا کنون به زبان فارسی و حتی انگلیسی نیز چاپ نشده است، بسیار استفاده کردند. نویسنده زحمت کشیده و این منابع را تهیه و استفاده کردند. وی با پنجاه و نه شخصیت و رجال سیاسی ایران و جهان مصاحبه کرده‌اند. البته؛ بعضی از قسمت‌های منابع این کتاب می‌توانست، کاملتر نیز باشد. آقای میلانی تقریباً چهار یا پنج سال در تنظیم این کتاب زحمت کشیدند و این کتاب را تنظیم کردند. پس محتوا و علمی بودن کتاب، یکی از محاسن آن است. از محاسن دیگر این کتاب نگاهی است که نویسنده به اوضاع و احوال ایران در صحنه بین‌المللی، در آن مقطع زمانی و در سیستمی که آقای هویدا قرار داشت، دارد. هویدا به عنوان نخست وزیر کار می‌کرد و در نهایت اگر شما به محاکمه آقای هویدا نگاه کنید، مرتب می‌گفت: من بخشی از یک سیستم بودم. دکتر میلانی یک نگرش سیستماتیک به کل قضیه دارند و نمی‌شود انکار کرد که هویدا واقعاً مقصر نبود. بالاخره ایشان نخست وزیر بوده و بی‌تردید هر اتفاقی که برای این مملکت افتاد ایشان نیز در آن سهم بود.

بنابراین این کتاب از لحاظ ساختار کتابی علمی محسوب می‌شود یعنی؛ فصل بندی و بخش بندی آن بسیار علمی است. منابع آن هم بسیار مستند است. ضمناً شیوه نگارش آقای دکتر میلانی هم از نقاط قوت کار است. اگر شما متن انگلیسی‌اش را نگاه کنید، فوق‌العاده سلیس و عالی نوشته شده است. مجلات بسیار معروف بین‌المللی در دنیا مثل: *foreign affairs* و *Siatel times* و سایر مجلات بسیار معتبر بین‌المللی نیز این کتاب را نقد کرده‌اند و نگارش بسیار غنی و قوی کتاب را تأیید نموده‌اند بدین مضمون که بسیار زیبا نوشته شده و واقعاً نویسنده یک استاد مسلم زبان انگلیسی هم هست. فارسی آن را هم اگر مطالعه کنید یعنی کتاب خودشان را که به فارسی برگرداندند، دقیقاً از این مشخصه‌ها برخوردار می‌باشد. حالا بعضی اوقات هم انتقاد شده که برخی واژه‌هایی را به کار می‌برد که هنوز در زبان فارسی جا نیفتاده است. شاید به این دلیل است که ایشان شانزده سال است که در ایران نیستند و در خارج از کشور درس می‌دهند. در مورد هدف‌گیری کتاب، احساس من این است که نویسنده سعی کرده همان طور که متعهد می‌شود؛ «بی‌طرفانه» به قضیه نگاه کند. اما به هر حال، نظر شخصی خود را نیز دارد یعنی؛ این جور نیست که کتاب بی‌طرفانه باشد. نظر خود را داشته و طبعاً به نظرش نیز اعتقاد دارد. نظر و دیدگاه ایشان نیز، یک دیدگاه روشنفکرانه است. در واقع ایشان مشکل و معضل و بدبختی گذشته ایران را، در برخورد سنت و تجدّد می‌داند. این که، این دو نگرش هرگز نتوانستند با هم آشتی کنند و مسائل میان خود را مرتفع سازند. مشکلات آقای هویدا، با آن عکس که روی جلد این کتاب مشاهده می‌شود - پیپ، ارکیده و عصا - شاید چهرهٔ یک ایرانی اصیل نباشد، یعنی؛ می‌شود اینطور مطرح کرد که آیا این آقا، با این پیپ و عصا و ارکیده، و با این تیپ و قیافه، می‌خواهد برود در روستاهای دور افتادهٔ ایران، مدرسه و راه و غیره افتتاح کند؟! آقای حقانی: آقای دکتر وطن‌دوست در معرفی کتاب، کار ما را تا حدودی راحت کردند. من بحثم را از روش تاریخ نگاری آقای میلانی شروع می‌کنم.

ایشان عنوان می‌کنند که «من با یک شک دکارتی کار را انجام دادم» اولاً بیان می‌دارند که سابقاً در آن رژیم زندانی بودند و با یک شک دکارتی در نظر دارند که یک بازبینی و بازنگری در موضوعات تاریخ معاصر از جمله موضوع هویدا و زندگی هویدا که حدود سیزده سال در این کشور، به عنوان شخص دوم کار کرده است، داشته باشند. هر چند

۱۸۷ هویدا معتقد بود که شخص دومی وجود ندارد، بلکه یک شخص وجود دارد و آن هم خود شاه است. یعنی کاملاً خودش را در خدمت شاه قرار داده بود. در هر صورت بررسی دوره سیزده ساله‌ای که هویدا در آن حضور داشت، از اهمیت بسیار زیاد برخوردار است. چرا که یکی از مقاطع حساس تاریخ معاصر ما است.

آقای دکتر وطن‌دوست اذعان می‌کنند که کاری که درخور توجه باشد و بشود به آن استناد کرد در این زمینه بسیار اندک صورت گرفته است. ما وقتی کتاب را می‌خوانیم، می‌بینیم که ایشان شک دکارتی را اعمال می‌کند یعنی؛ در خیلی از مواردی که خودشان هم قبول داشتند و یا خیلی‌ها قبول دارند، شک می‌کنند. آن شک هم به نظرم محترم است یعنی؛ ما می‌توانیم در همه چیزی که تا به امروز شنیدیم، شک کنیم. ولی مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که بعد از شک، چه مسیری را طی می‌کنیم و به کجا می‌رسیم و این خیلی اهمیت دارد. بنابراین آقای میلانی در طی این شک موفق بودند، یعنی؛ در همه چیز شک کردند. اما در طی مسیری که باید به این سؤالات پاسخ بدهند، توفیق چندانی نداشتند زیرا؛ ایشان مبنای کارشان را خاطرات شفاهی افراد قرار دادند. چه بسا که آقای میلانی می‌گویند: با صد و سی و چهار نفر مصاحبه کرده و از این تعداد، از افرادی که صحبت‌هایشان قابل استفاده بوده استفاده کردند. عنوان می‌کنند که، اسناد رسمی و خاطرات، بهترین منابعی است که ما می‌توانیم در تاریخ نگاری به آن استناد کنیم. مشکلی که در اینجا به چشم می‌خورد این است که از نظر بنده، هیچگاه نمی‌توان از اسناد رسمی و خاطرات شفاهی، در بررسی تاریخی به عنوان حرف نهایی، استفاده کرد. آقای میلانی در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد عنوان می‌کند که وزارت خارجه یا دولت آمریکا اذعان می‌دارد که اسناد این کودتا گم شده یا سوخته و از بین رفته است. گزارشات متعددی در این زمینه وجود دارد مبنی بر اینکه آمریکاییان بعد از گذشت این سالیان طولانی، هنوز اسناد ۲۸ مرداد را منتشر نکرده‌اند؟ یعنی انگلیسی‌ها بعد از گذشت نزدیک به صد سال هنوز اسناد مشروطیت ایران را منتشر نکرده‌اند و آن چیزی را هم که منتشر کردند، به صورت ناقص است. پس ما به همین اسناد رسمی هم نمی‌توانیم اتکا کنیم. مضافاً این که اسناد، خلاصه در اسناد رسمی خلاصه نمی‌شود. ما اسناد خصوصی داریم. اسناد متعلق به سرویس‌های جاسوسی نیز داریم. در واقع وزارت خانه‌هایی داریم که عین وزارت خارجه، به صورت رسمی و دیپلماتیک با مسایل

برخورد می‌کنند و به نظر من این موارد از نظر آقای میلانی پوشیده مانده است. به نظر من، اسناد رسمی تا حدودی سعی دارد تا مسایل را مخفی سازند یعنی؛ مسایل پشت پرده و همچنین مسایلی که واقعیت‌ها را عریان‌تر و آشکارتر ذکر می‌کند. و گاهی اوقات هم تلاش می‌کنند سندسازی نمایند.

در باره تاریخ شفاهی باید گفت: که می‌تواند یکی از منابع تاریخ‌نگاری باشد. ولی معمولاً کسی که خاطره می‌گوید، سعی می‌کند خودش را به نوعی تبرئه کند یعنی؛ کاستی‌ها و نواقص خودش را بپوشاند و احتمالاً به گردن دیگران بیندازد. این محقق است که باید در بررسی احوال گوینده دقت شود و آن را با اسناد - اما نه فقط اسناد رسمی - مقایسه کند و در پایان به یک نتیجه معقول برسد. آقای میلانی صراحتاً می‌گویند: من خاطرات افراد را گرفتم و در مواردی که یک نفر، دو سه مورد از حرف‌هایش درست در آمد، دیگر بقیه صحبت‌های وی را بی‌تردید پذیرفتم.

از نظر نگاه جامع به منابع هم، فکر می‌کنم که ایشان دچار مشکل هستند، چون مثلاً خیلی از منابع را که در داخل ایران منتشر شد، ندیدند در حالی که در تدوین یک زندگی‌نامه جامع در خصوص هویدا و یا هر فرد دیگری که قرار است زندگی‌نامه به شکل نقادانه، مورد بررسی قرار گیرد.

این که منابع کتاب مستند است و یا طبق گفته آقای وطن‌دوست، آدرس‌ها دقیق داده شده، متأسفانه این طور نیست. یعنی ایشان استنادشان به بعضی از منابع به شکل ناقص است. آدرس‌هایی که داده‌اند حتی آن اصول ابتدایی ارجاع و آدرس در آن رعایت شده که این خیلی عجیب است. در ترجمه فارسی این کتاب، مخصوصاً در فصل پنجم، موارد مختلفی وجود دارد از جمله: دستیابی به اسناد وزارت امور خارجه فرانسه که برای عموم، تا سال ۲۰۰۵ قابل دسترسی نیست. یعنی دستیابی به مجموعه اسنادی که دسترسی آن برای عامه غیرممکن است، در صورتی که شرط آن است که چه در نقل آدرس‌ها و چه در انعکاس موارد، امانت رعایت شود که متأسفانه هیچ یک از مسایل در بخش پنج و سایر بخش‌ها رعایت نشده است.

آقای تقوی: همان طور که آقای دکتر حقانی اشاره کردند و از نظر شیوه‌های تاریخ‌نگاری خدشه‌هایی بر کار ایشان وارد داشتند، من هم فکر می‌کنم ایرادهای جدی بر کتاب وارد است. از جمله: ایرادهایی که به نظر من بر کار آقای میلانی وارد است؛ اینکه ایشان

نتوانستند جدا از دغدغه‌های امروز خود، به سراغ گذشته ایران بروند و تحلیلی از آن شرایط در قالب علمی و منصفانه و بی‌طرفانه، در چهار چوب یک تئوری علمی ارایه بدهند و به این ترتیب خواننده به وضوح می‌تواند از سروته نوشته ایشان دریابد که به هر حال، ایشان فردی است با گرایش فکری خاص خودش و از همان زاویه فکری، که آن زاویه بالطبع قابل بحث و تأمل است، به روایت می‌پردازد و در واقع بازخوانی از درون و احوال خودش کرده و هویدا را ترسیم می‌نماید. وگرنه اگر بنا بر زندگی‌نامه خود هویدا باشد روایت‌های گوناگون از زندگی هویدا شده؛ از شرح حال، خدمات، خصایات دوره صدارت، کودکی و نیاکان ایشان، خودشان و کارشان. اما این روایتی که ایشان کرده‌اند و تصویری که از آن مقطع تاریخی به طور کل در قالب روایت از هویدا ارایه کرده‌اند؛ تصویری است که می‌شود گفت: چنانچه آنه و غیر واقع بینانه است.

اما بررسی ماهیت کار، اولین ایراد ماهوی که بر این کار وارد است این نکته می‌باشد که شاید نویسنده، در قالب بازخوانی و تجدید روایت هویدا و نه ترسیم بی‌طرفانه و منصفانه از او، نقد حالی از خودش کرده است. دوم که در پی ایراد اول می‌آید اینگونه: به نظر من پارادوکس عجیبی در تمام کتاب به گونه‌ای نمایان و موجود است که ناشی از همان مشکل اولیه است. و نویسنده به رغم این که تلاش کرده است، تمام دانش خود را در فضاسازی برای ترسیم جامعی از شرایط آن دوره و تحولات سیاسی آن زمان، نقش هویدا و جایگاه شاه و همچنین ساختار و سیستم حاکم بر آن روز به کار گیرد تا چهره مناسبی از هویدا ارایه نماید، اما با این حال در سراسر کتاب تکلیف هویدا عملاً روشن نمی‌شود، حداقل از دیدگاه یک خواننده منتقد، و در مجموع وی در نمی‌یابد که با این بازخوانی و تجدید روایتی که نویسنده می‌خواهد از هویدا کند و او را در قالب آن سیستم ببیند، جایگاه هویدا کجاست و اگر هویدا نمی‌توانست که کاری انجام دهد، چرا وارد سیستم شد؟ و با این وصف دیگر چه جایی برای دفاع از او باقیست؟ و اگر هم کسی می‌خواهد ادعا کند که او نقش مثبتی در سیستم داشت، باید بتواند چنین موضوعی را ثابت کند؛ اما این کتاب از عهده این مهم بر نیامده است.

دکتر وطن‌دوست: من نمی‌گویم این کتاب بی‌عیب است، بلکه اشتباه هم در آن دارد، حتی اشتباه تاریخی! به همان دلیلی که خیلی از اسناد رو نشده - حتی اسناد داخلی خودمان - نیز، این ایراد را دارد، بلکه این ایراد وارد است که شاید آقای میلانی، بهتر بود

به اسناد و مذاکرات مجلس هم توجه بیشتری می‌داشت. بالاخره، ۱۳ سال اسناد مذاکرات و بحث‌های مجلس هم مربوط به دوران صدارت ایشان بود، که نویسنده می‌بایست بیشتر به آن توجه می‌کرد؛ ولی متأسفانه می‌بینید، اغلب کسانی که به زبان مسلط هستند و می‌توانند از منابع استفاده کنند، دسترسی به منابع فارسی به مراتب برایشان سخت‌تر از دسترسی به منابع بین‌المللی است.

من با این حرف آقای حقانی موافقم که دخالت‌های زیادی در تاریخ ما شده و شکی در آن نیست. از کودتای ۲۸ مرداد به بعد، دولت و کشور ما تحت سلطه یک ابرقدرت، آن هم آمریکا بود، پس تصور نکنیم که توطئه‌ای در کار نبوده است ولی، توطئه بحث دیگری است. اگر ما احساس کنیم همه چیز برمبنای توطئه انجام می‌گیرد، فردا خودمان را هم باور نمی‌کنیم. پس بنده با آقای حقانی موافقم که دخالت‌هایی در ایران انجام شده، چرا که ما کشوری جهان سوم هستیم. ولی باید واقع بینانه بنگریم، تا فکر نکنیم ما هیچ هستیم؛ بلکه باید حد وسط را رعایت کنیم. نه منکر آن بشویم و نه تحت تأثیر کامل آن قرار بگیریم.

آقای تقوی: به نظر من این کتاب در ترسیم چهره واقعی هویدا مشکل داشته و موفق نبوده است. ما چه تعریفی در قالب علمی از هویدا و توسعه باید داشته باشیم، تا براساس آن، هویدا و تحولات واقعی دوران سیزده ساله صدارت او، با آن توصیفی که در کتاب از هویدا و توسعه ارایه شده، تطبیق پیدا کند.

آقای حقانی: از نظر من، یکی از انتقادات جدی که به این کتاب وارد است، اشتباهات تاریخی آن، نظیر؛ ارجاع‌های نادرست و بد و ناقص در آدرس‌های آن که زیاد به چشم می‌خورد. برای نمونه؛ در فصل پنجم آقای میلانی، بر مبنای اسناد رسمی آرشیو فرانسه، به بررسی ماجرای سفارت ایران در فرانسه و قساقاق و نقش هویدا و زین‌العابدین رهنما می‌پردازد. ایشان براساس آن اسناد، چنین نتیجه گرفتند که هویدا در آن ماجراها، مشارکتی نداشته و مقصر زین‌العابدین رهنما بوده است. این حرف آقای میلانی باعث شده که علی رهنما - نوه زین‌العابدین رهنما - حساس شوند و بروند اسناد را بررسی کنند. سپس ایشان نیز، در کتاب کوچکی که منتشر کرده‌اند، دقیقاً به مواردی از مآخذ نادرست که آقای میلانی آدرس داده‌اند، اشاره کرده‌اند. (مثلاً بسته ۲۴ سند شماره ۴۶) که در این بسته، اصلاً سندی با این عنوان و مضمون وجود ندارد. و

مثلاً در یک بسته دیگر، سندی یافتند که تقریباً شبیه آن بوده است. این بحثی است که اگر بیشتر بخوایم قضاوت کنم، باید بروم آنجا و از امکانات آرشیو فرانسه استفاده کنم. نمونه‌ای دیگر، این موضوع که آقای هاشمی رفسنجانی، اسلحه‌ای را که منصور با آن ترور شد در اختیار بخارایی و هیئت مؤتلفه گذاشته است. و آقای میلانی در این کتاب، آدرس داده‌اند، که در کتاب هاشمی، (دوران مبارزه صفحه فلان...) بنده به آن کتاب و صفحه نیز مراجعه کردم و برایم جالب بود؛ چون چیزی که ایشان گفته‌اند و من جزو اشتباهات تاریخی محسوب می‌کنم در آن کتاب و صفحه وجود ندارد و دفتر آقای هاشمی هم در روزنامه‌ها به شدت تکذیب کرده‌اند. بنابراین باید نویسنده باید بیشتر تأمل نماید، هم در این باره و هم در مورد آقای رهنما و سایر ایرادهایی که در کتاب موجود است.

ایراد دیگر، عدم دقت در گزارش تاریخی است. سبک این کتاب بیشتر به سبک رمان‌های تاریخی نزدیک است، تا یک تحقیق مستند تاریخی. هر چند ایشان تاریخ ذکر کرده‌اند ولی در ذکر تاریخ‌ها هم دقت نکرده‌اند. و به جرأت می‌گویم؛ در ذکر تاریخ‌ها، یک سال - دو سال - هفت یا هشت ماه، تفاوت فاحش وجود دارد. مثلاً در مورد حضور آقای رهنما در سفارت ایران در فرانسه تاریخی را ذکر کرده‌اند که آقای رهنما در آن تاریخ هفت، هشت ماه بوده که از سفارت فرانسه رفته بود. یا مورد دیگری از اشتباه تاریخی؛ اینکه مبارزه علی امینی را در صفحه ۱۳۳۷ ذکر کرده‌اند و در صفحه‌ای دیگر گفته‌اند ۱۳۴۶. ایشان به کرات این اشتباهات را دارند و از مورخ این اشتباه‌ها بعید است. من سه خط از کتاب را در مورد جمهوری خواهی در دوران رضاخان، قرار داد ۱۹۱۹ می‌خوانم و دوستانی که با تاریخ آشنا هستند، قضاوت خواهند کرد: «پس از قرار داد ۱۹۱۹، اندیشه یک نظام مردمی در ایران رواج ناگهانی یافت».

که اصلاً معلوم نیست منظور نویسنده، چه زمانی است و یا اصلاً در تاریخ ایران، از قرار داد ۱۹۱۹، تا سال ۱۳۰۲ - اول، دوم خرداد ۱۳۰۲ - که پرونده جمهوری خواهی رضاخان بسته شد، چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم. و در ادامه آن می‌نویسد: «رضاخان که در آن زمان وزیر جنگ بود».

در کدام زمان؟! اصلاً بحث کودتا را مطرح نکرده و بدون مطرح نمودن کودتا، از سال ۱۹۱۹، به دوران سردار سپه بودن رضاشاه، به اینجا رسیده است. و یا می‌نویسد: «پس

از چندی به نخست وزیری محبوب بدل شد نامزد اصلی مقام ریاست جمهوری بود.» سردار سپه، وقتی بحث جمهوری را مطرح کرد، اتفاقاً نخست وزیر بود، در جای دیگر ایشان می‌گوید: ترور منصور به فتوای امام و یا دست کم در دفاع از آن بود. شما نمی‌توانید این گونه بحث تاریخی کنید و این موضوع را که کذب محض تاریخی است، این گونه، در یک کتاب، جا بیاندازید و بگویید به فتوای امام. در صورتی که هیچ کس مدرکی پیدا نکرده که مربوط به فتوای ایشان باشد.

در جای دیگر، اشاره می‌شود به سردار اسعد: این سردار اسعد کدام سردار اسعد است. ایشان دقت نکرده و دارد نتیجه هم می‌گیرد. می‌گوید که عین‌الملک هویدا؛ پدر هویدا، به دستور جعفر قلی‌خان سردار اسعد فلان کار را کرد. جعفر قلی‌خان سردار اسعد؛ پسر علی قلی‌خان سردار اسعد است. کسی که سفارش به عین‌الملک هویدا داد. علی قلی‌خان سردار اسعد است، نه جعفر قلی‌خان. و نویسنده می‌گویند: که علت اینکه، عین‌الملک ناراحت و منزوی شده بود، این بود که جعفر قلی‌خان را در زمان رضاشاه گرفتند و زندانی کردند و در زندان نیز کشتند؛ که این کذب و اشتباه است.

نکته دیگر، بحث نحوه اعدام هویدا است که دکتر میلانی در آن دچار یک تناقض شده‌اند. اینکه گفته می‌شود به خاطرات شفاهی نمی‌شود اکتفا کرد، همین است. ایشان براساس یک قول گفته‌اند: هنگامی که هویدا را می‌بردند، به گلوی او تیر می‌زنند و بدین ترتیب نویسنده، قضیه‌ای تأثر انگیز ایجاد نموده است؛ در صورتی که براساس گزارش پزشک قانونی، که در همین کتاب آمده است و همچنین براساس عکسی که در کتاب چاپ شده؛ اصلاً دیده نمی‌شود که تیری به گلوی هویدا شلیک شده باشد. پس این یک دروغ تاریخی است و این کتاب بی‌طرفانه نوشته نشده است و عناد و دشمنی با انقلاب، در آن به چشم می‌خورد، که از یک محقق تاریخی، بعید است. عناد و رزی‌ها و فضا سازی‌ها، کاملاً مشخص است که اهداف سیاسی دارد و شأن علمی کتاب را به شدت کاهش می‌دهد.

دکتر وطن‌دوست: اینکه این کتاب غلط‌های زیادی دارد، شکی در آن نیست و من کتابی را ندیده‌ام که عاری از غلط باشد. نکته دیگر اینکه در مورد اعدام هویدا می‌توانید، به آخر کتاب آقای خلخالی، که در مورد هویدا است مراجعه کنید و اعدام هویدا را بخوانید و خودتان نیز قضاوت کنید. یک مطلب هم خانم دکتر انشا گفته‌اند و من اطلاعی

در این زمینه ندارم و آن این است: کسی که تیرباران می‌شود، یک گلوله که می‌خورد کبود می‌شود چون ناگهان اتفاق می‌افتد. ولی در مورد هویدا چنین نبوده و کبودی در کار نیست و طبق گفته‌های این کتاب نیز، دو سه تا تیر خورده و سه ماه، جسد وی در پزشک قانونی می‌ماند و سپس به خاک سپرده می‌شود.

آقای حقانی: در این کتاب یک سؤال که برای بنده به عنوان یک مطالعه گر و کسی که مطالعه تاریخی می‌کند پیش می‌آید این است که آقای میلانی هویدا را به عنوان یک روشنفکر مطرح می‌کند. چون به ۶ زبان زنده دنیا مسلط بوده است. زمانی که هویدا، به عنوان یک روشنفکر تجسم پیدا می‌کند و بعد می‌آید و تحت ساختار نظام استبدادی، به تدریج تبدیل به یک زائیده و مهره شده و به عبارتی کسی می‌شود که به تعبیر خودش، قربانی می‌گردد. از کجا شروع به ساختاری استبدادی می‌کند تا اینکه نهایتاً، منجر به حذف خودش نیز می‌گردد. آیا هویدا روشنفکر است یا نه؟

آقای تقوی: برای من این سؤال مطرح است؛ که با وجود آنکه شاه و هویدا در فرایند یک انقلاب فراگیر مورد قضاوت ملت قرار گرفتند، اکنون نویسنده کتاب روایت خود را چگونه تدوین و ساماندهی کرده که خواننده را به نتیجه‌ای برساند که نسبت به شاه و هویدا، به ترحم آمده و آنها را مظلوم بیندارد؟ جناب آقای وطن‌دوست فرمودند؛ که ایشان از دیدگاه روشنفکری و تعارض سنت و تجدد، قضایا را می‌بینند. به نظر من از زاویه روشنفکری دیدن، نباید باعث گردد که از نظر علمی و سیاسی به یک ارتجاع برسیم. یعنی به توجیه و تلهیر دوره‌ای از تاریخ، که قضاوت ملی درباره آن شده و ما از نظر علمی و تاریخی قضاوت روشنی درباره آن داریم. باید دید چه ایرادهایی در متدولوژی و دیدگاه نویسنده وجود دارد که ایشان را به اینجا می‌رساند. مسلماً، چنانچه اصول علمی و تحقیقی و جامع‌نگری و بی‌طرفی در کتاب رعایت می‌شد و نویسنده فارغ از خیلی از حب و بغض‌ها می‌بود و در کند و کاوهایش دقت بیشتری داشت به این استنتاج‌ها نمی‌رسید که بخواهد شاه را متجدد بخواند. ما با چه تعریفی از تجدد و روشنفکری می‌توانیم شاه و نیز هویدا را متجدد و روشنفکر بخوانیم؟

دکتر وطن‌دوست: تعریف روشنفکر چیست؟ یا به قول مرحوم آل‌احمد روشنفکر چیست؟ این یک تعریف ثابتی نبوده و نباید به دنبال آن گشت. اینکه گفته شود؛ کدام طیف روشنفکر هستند و خطا نمی‌کنند، اشتباه نمی‌کنند، تشخیص آنها درست است،

این بحث که روشنفکر چیست و روشنفکر کیست معضل بزرگی است. و از طرفی هم نباید تصور کنیم که هر روشنفکری نباید اشتباه کند و یا اشتباه نمی‌کند یا خود فروشی نمی‌کند، خیانت نمی‌کند. چنین چیزی نیست. هایدگر، فیلسوف بزرگ در خدمت فاشیسم بود و بسیاری از روشنفکران خودمان نیز، در تاریخ صدسال اخیر، از زمره انسان‌های آگاه و مطلع بودند و منافع شخصی خودشان را هم دنبال می‌کردند. در خدمت شاهان هم بودند و چنین شخصیتی در تاریخ خودمان به وفور می‌بینیم. پس نمی‌شود روشنفکر را تعریف کرد، ولی در مورد اینکه هویدا از ویژگی‌های یک فرد بسیار تحصیل‌کرده، برخوردار بود، تردیدی نیست. همان طور که گفتیم، به چند زبان مختلف صحبت می‌کرد و با نویسندگان داخل در ارتباط بود، آثار آنها را می‌خواند و با آنها صمیمی بود، با صادق هدایت رفت و آمد داشت. با نویسندگان دوران صدارت خودش رفت و آمد داشت با اهل قلم و با اهل تئاتر در ارتباط بود. آقای خلخالی در کتابی خودش نوشته است که ایشان در زندان یا خواب بود و یا کتاب می‌خواند. پس هویدا روشنفکر بود. حال دوست دارید او را روشنفکر خائن بخوانید و تأیید کنید یا تکذیب.

آقای تقوی گفتند که با یک ناصواب به یک نتیجه ناصواب می‌رسیم و حال من نمی‌دانم این ناصواب را چگونه تعریف می‌کنند و این نتیجه ناصواب چیست؟ هیچ‌کس نمی‌گوید شاه و عمال او خوب بودند اگر خوب بودند، انقلابی رخ نمی‌داد.

برداشت کلی من از کتاب این است که هویدا مقصر است و در بسیاری از نقاط کتاب، آقای میلانی هم، این را می‌گوید. ولی آنچه اندکی مسأله را بزرگ می‌کند، موضوع محاکمه است و من گفتم که شما به کتاب خاطرات خود آقای خلخالی بپردازید. بخوانید و خودتان قضاوت کنید. آن شیوه محاکمه مورد اعتراض بسیاری از افراد به خصوص افراد روشنفکر بود. حال شاید شرایط ایجاب می‌کرد آن گونه رفتار شود. من نمی‌دانم.

آقای حقانی: این درست است که بحث این کتاب بحث سنت و تجدد می‌باشد ولی، حتی براساس تعریف آقای میلانی نیز هویدا نمی‌تواند روشنفکر باشد. روشنفکر به نظر من شخصی دانشگاهی و کتاب‌خوان و یا اینکه در فلان کافه با صادق هدایت بنشیند و گپ بزند و بحث‌های فلسفی و فکری بکند نیست. به نظر آقای میلانی روشنفکر کسی است که سنت‌گریز، مذهب‌ستیز و تجددپذیر باشد و شاه تجددپذیر است. ولی ایراد شاه

آن است که تجدد سیاسی را نپذیرفت. به نظر میلانی شاه و هویدا، متجدد هستند. معضل هویدا دین و مذهب است. آقای میلانی می‌گوید هم شاه و هم هویدا، با فرهنگ ایرانی و مذهبی بیگانه بودند. تعریف روشنفکر این است که دارای اندیشه سیاسی باشد و معضلات و مشکلات را ببیند و برای جامعه دارو تجویز کند؛ داروهای فکری فرهنگی، و در این تعریف هویدا نمی‌گنجد.

سؤال: باید گفت که بهتر است در ادامه بحث، بیشتر به صورت موردی به بررسی کتاب معمای هویدا و مطالب آن پردازیم. ضمن اینکه ادامه بحث به صورت فصل به فصل از مهم‌ترین اهداف ما خواهد بود درست است.

آقای حقانی: اگر به صورت موردی این بررسی را انجام دهیم، در فصل اول چند مورد و نکته درخور عنایت و توجه به چشم می‌خورد. مثلاً: نکته‌ای که می‌شود به آن اشاره کرد، مصاحبه‌ی اکرانت خبرنگار فرانسوی، با هویدا در زندان است که آن خبرنگار نیز مورد شتمات بسیار قرار گرفته است، هم از طرف آقای میلانی و هم دوستان هویدا. در این قسمت آقای میلانی نکته‌ای را مطرح می‌کند که در شناخت آقای میلانی خوب است. ایشان می‌گویند: هویدا در عرصه حقوق بشر در رژیم پهلوی تزیین ویتترین رژیم بود. چرا که آقای میلانی، چهره‌ای از هویدا ساخته که هیچ مداخله‌ای در امور نداشته و جزیی از سیستم بوده است، در صورتی که در این کتاب، عکس این مطلب عنوان شده است، یعنی او وظایف خود را با ولعی تمام انجام داده است؛ نه از سر وظیفه و ناچاری و تسلیم، بلکه با اشتیاق و ولعی، از رژیم و اعمال ضدحقوق بشر رژیم دفاع می‌کرده است؟ فصل اول، نکته خاص دیگری ندارد.

سؤال: با تشکر از آقای حقانی، برای اینکه توالی بحث‌ها حفظ شود، من از ایشان درخواست می‌کنم به بررسی فصل دوم پردازند.

آقای حقانی: فصل دوم با عنوان برزخ بیروت؛ به زندگی هویدا در بیروت می‌پردازد و اشاره‌ای هم به وضعیت ایران قبل از کودتای ۱۲۹۹ دارد و سپس وارد کودتا می‌شود. یکی از مواردی که در این فصل، یک نقص بزرگ محسوب می‌شود این است که؛ یک نسب نادرست از هویدا ارایه می‌کند. خوب آقای فریدون هویدا در دسترس آقای میلانی بوده و همان گونه که در کتاب هم اشاره شده، کمک فراوانی در تهیه این کتاب به وی نموده است. وقتی صفحه‌های ۵۰ و ۵۱ را می‌بینیم، اصلاً متوجه نمی‌شویم پدر و

پدربزرگ و مادر و مادر بزرگ هویدا چه کسی هستند. در کتاب چنین آمده است «مادرش افسرالملوک، از فرزندان خاندان قاجار بود. افسرالملوک، نوۀ عزت‌الدوله؛ تنها خواهر تنی ناصرالدین شاه...» پس مادر هویدا افسرالملوک است و نوۀ عزت‌الدوله. در حالی که در چند سطر پایین‌تر می‌بینیم که عزت‌الدوله چند بار دیگر، پس از امیرکبیر ازدواج کرد و مادر هویدا نیز، حاصل سومین ازدواج بود.

بنابر این در جایی می‌گوید که نوۀ عزت‌الدوله است و در قسمتی دیگر می‌گوید: دختر عزت‌الدوله است. و اصلاً پدر افسرالملوک کیست؟ پدر بزرگش کیست؟ در این جا چیز عجیب و غریبی اتفاق افتاده که من نتوانستم حلش کنم. با وجود اینکه دسترسی خوبی هم به افراد در این مؤسسه دارم و در مطالعات فردی خود هم سعی می‌کنم نسب افراد را در بیاورم، واقعاً اینجا گیج شدم که افسرالملوک نوۀ عزت‌الدوله است یا دخترش؟! و اینکه پدرش کیست؟ شوهرش کیست؟ مسایل مختلفی را در اینجا مطرح می‌کنم که دقت نویسنده را در روایت کردن می‌رساند.

در صفحه ۵۳، بحث با بی و بهایی را مطرح می‌کند و باز اینجا شروع می‌کند به مخدوش کردن تاریخ. در حالی که از بایبگری صحبت می‌کند، بلافاصله بهایی‌گری را مطرح می‌نماید، حال آنکه این دو از هم جدا هستند. یکی از تصورات آقای میلانی این است که غیر از نسب نامه آقای هویدا، وضعیت این خاندان را از لحاظ اعتقادی خوب مشخص نکرده. البته ایشان گفته که پدر بزرگ هویدا بهایی بوده و پدر هویدا هم در مقطعی بهایی بوده اما به خوبی مشخص نکرده. با توجه به این که از دوره کارکردن عین‌الملک در کشورهای عربی و از رابطه عین‌الملک با بابی‌ها و بهایی‌ها و اساساً پیشینه یهودی این خاندان اسناد متعددی وجود دارد. میرزا یعقوب کلیمی جد هویدا یهودی بود، اینها جزء یهود یانی بودند، که در اواخر دوره فتحعلی شاه قاجار و اوایل سلطنت محمدشاه قاجار از بغداد به ایران مهاجرت می‌کنند. ما پدیده‌ای داریم با عنوان یهودی‌های بغدادی که خیلی هم مؤثر بودند. در تاریخ معاصر ایران و متأسفانه کمتر در این مقوله بحث شده است. این خانواده یهودی در یک مقطع تغییر مذهب می‌دهند و البته مذهب که نه! آقای میلانی، بهایی را یک مذهب قلمداد می‌کند. در حالی که بهایی یک فرقه است و تعریف ما از مذهب یک تعریف خاص است. مذهب و دین در نزد کسانی که در این مورد مطالعه می‌کنند، تعریف روشنی دارد به هر حال خانواده مادری هویدا بابی

و بهایی بوده‌اند که آقای میلانی به این موضوع نپرداخته است. در حالی که هویدا هم از ۱۹۷ طرف خانواده مادری و هم از طرف خانواده پدری وابسته به سران بایی‌گری و بهایی‌گری در ایران است.

هویدا خانواده‌ای داشت که در تجزیه قفقاز نقش داشتند و خیانت‌هایی که در آن زمان انجام داده‌اند نیز، از موضوعاتی هستند که آقای میلانی به آن نپرداخته است و پرداختن به این موضوعات، می‌توانست در شناساندن این خانواده مؤثر باشد.

زندگی عین‌الملک پدر هویدا، کمتر مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده تا فعالیت عین‌الملک پدر هویدا، به نفع بهایی‌ها در کشورهای عربی پنهان شود؛ در حالی که اسناد این فعالیت‌ها موجود است. حتی بخشی از این اسناد، منتشر شده و شما در کتاب «ایران و قسطنطنیه فلسطین» سندهای این گونه همکاری‌ها رامشاهده می‌کنید که آقای عین‌الملک به نفع بهایی و بایی‌ها فعالیت می‌کرده و این باعث می‌شود که در کشورهای اسلامی به آن اعتراض کنند. یعنی در عربستان و در سوریه اعتراض می‌کنند و من نیز مدارکی در این زمینه دیدم که حاوی اعتراض و امضای مردم شامات و عربستان به اقدامات ضداسلامی عین‌الملک بود، که این کتاب سعی کرده یا آن را نادیده بگیرد و یا نفی کند. برای اینکه این اسناد، اسناد رسمی هستند، همان چیزی که آقای میلانی به آن تکیه می‌کند. در جای دیگری از کتاب که آقای میلانی مجدداً سعی دارد بهایی را یک مذهب قلمداد کند. در صفحه ۵۸ مشاهده می‌گردد، بخشی از مطالب درست است و یک بخش دیگر آن غلط. اینکه هویدا و برادرش هیچ تظاهری به تدین در زندگی نداشته‌اند یعنی؛ آدم‌هایی عملاً بی‌دین و لاییک بودند.

از دیگر کاستی‌های این فصل این است که اگر شما صفحه ۵۹ را نگاه کنید بی‌دقتی در گزارش تاریخی را مشاهده می‌کنید. ایشان نوشته‌اند که امیرعباس ۵ ساله بود که عین‌الملک به تهران فراخوانده شد. در فاصله سالهایی که خانواده هویدا از ایران دور بود، اوضاع ایران دگرگون شده بود یعنی رضاخان شاه کشور شده بود نویسنده در ابتدای کتاب گفته: هویدا در سال ۱۲۹۸ به دنیا می‌آید که بدین ترتیب؛ در سال ۱۳۰۳، ۵ ساله بوده است و رضاخان هنوز در این دوره شاه نبود. از این مسایل زیاد است، مثلاً، در جایی سال ۱۳۰۷ را مطرح می‌کند که سال ۱۳۰۵ درست است.

یکی از چیزهایی که کتاب به خوبی به آن پرداخته، مسأله تربیتی هویدا است. حال آن

مسأله بهایی‌گری را کمتر به آن پرداخته است اما به وضعیت تربیتی او در فرانسه خوب پرداخته، که هویدا در یک نظام آموزشی لاییک تحصیلات خودش را در بیروت آغاز می‌کند. طبق نوشته کتاب، برنامه درسی مدرسه فرانسوی‌ها یک سره عرفی بوده؛ یعنی هویدا از همان ابتدا تربیتی غیر دینی و غیرمذهبی و لاییک داشت. در جای دیگر به یک نوع گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی اشاره می‌کند، که هویدا در دوره تحصیلش در بیروت به آن دچار بود. جهت آشنایی بیشتر با هویدا لازم است به قسمتی از کتاب اشاره کنم که به تعامل هویدا با کتاب مائده‌های زمینی می‌پردازد.

نویسنده می‌گوید: این کتاب، کتاب محبوب هویدا بود که در آن آندره ژید به زبانی سخت و سرکش و غیرمذهبی هستی انسان را ارج می‌گذاشت، لذت‌طلبی را می‌ستود و بی‌پروا اعلان می‌کرد که دیگر ایمانی به گناه ندارم و میلانی می‌گوید: این کتاب در تمام دوره جوانی، همدم دایمی هویدا بود. قبلاً به یهودی بودن این خاندان در این صفحات اشاره کردم، هر چند که آقای میلانی از آن غفلت کرده است. ایشان می‌گویند که بحث امکان ایجاد دولت یهودی در بخشی از سرزمین فلسطین در آن زمان سخت رایج بود و هویدای جوان از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد و می‌گفت: این تنها پادزهر سامی ستیزی تاریخی است. پس ارتباط این خانواده با یهودی‌ها مشاهده می‌شود. ارتباط آن در جنگ جهانی دوم نیز به چشم می‌خورد. که هم هویدا و هم دایی او در یک مقطع زمانی گذرنامه‌هایی که در سفارت خاتمه‌های ایران بود، به یهودی‌ها می‌فروشنند. اول به یهودی‌های ایران و بعد به یهودی‌های غیر ایرانی. حال وقتی صحبت از درستی هویدا می‌شود، با توجه به اینکه خواننده این موارد را می‌بیند، کمی مردد می‌شود.

بنابراین شخصیتی که از هویدا در فصل دوم به دست می‌آید، شخصیتی لاییک، ضد دین و به نحوی عشرت‌طلب و التقاطی است، و از طرفی هم به شدت بر قدرت طلب بودن هویدا تأکید می‌شود و در مجموع؛ یک نوع تناقض در شخصیت هویدا مشاهده می‌گردد. سؤال: من فکر می‌کنم در این فصل یک نکته ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کند که عبارت است از این موضوع که آقای میلانی اصرار دارد، هویدا را با یکی از قهرمان‌های داستانی یک نویسنده به نام مارلو مقایسه کند و چند صفحه‌ای را به این موضوع اختصاص داده و معلوم نیست که می‌خواهد به چه نتیجه‌ای برسد. بنابراین

چنانچه در این مورد هم تحلیلی ارائه نفرمایید، تشکر می‌شود:

آقای حقانی: بله این مقایسه خوبی است بارون کلاپیک قهرمان داستان «سرنوشت بشر» است، اما در واقع حدیث نفس هویدا است. کلاپیک هم انسانی مانند هویدا بوده و در واقع عشرت طلب و در پی آن است که روزگارش را به بهترین نحوی بگذراند. او نسبت به اشرافیتی می‌برد که از سکه افتاده بود مانند هویدا که اشرافیت قاچار افتاده بود. بارون کلاپیک دنیایی پر از رؤیا و دروغ داشت که در واقع می‌تواند نوعی نقد شخصیت باشد، و حدیث نفس هویدا نیز محسوب شود. هویدا به کتاب مذکور علاقه داشت و مدام آن را می‌خواند؛ چون گویای شخصیت خودش بود. حال آقای میلانی منظورش از مقایسه چیست؟ اینکه یک سری واقعیت‌هایی را در مورد شخصیت هویدا تا حدودی مطرح می‌کند، به خصوص وقتی بحث ویژگی‌های فردی هویدا می‌شود، به آن انتقاد هم می‌کند که درست هم هست. نکته‌ای که در این برزخ بیروت «معمای هویدا» نوشته شده و من از آن نیز گذشتم، عضویت هویدا در تشکیلاتی است به عنوان تامپلر. شوالیه‌های تامپلر، شوالیه‌هایی بودند که در جنگ‌های صلیبی بر علیه مسلمین فعالیت می‌کردند و اساساً تامپلرها یک جمعیت فراماسونری هستند، حتی کسانی که تاریخ فراماسونری را مطالعه می‌کنند، معتقدند: که در تأسیس فراماسونری، یکی از جمعیت‌هایی که نقش داشتند. همین تامپلرها بودند که اول نقش مدافع بیت‌المقدس را داشته‌اند و بعدها بانگذار و صراف شدند و از همین توسعه مالی توانستند، شبکه‌های مختلفی ایجاد کنند که در نهایت یکی از همان شبکه‌ها، تشکیل فراماسونری بود. عضویت هویدا در چنین تشکلی، نشان می‌دهد که وی از ابتدا علاقه‌مند به این تشکیلات بوده است. البته آقای میلانی نیز، نه به صراحت، اما به طعنه گفته: که هویدا ابتدا در این تشکل‌ها عضویت داشته و بعد هم صراحتاً، عضو این تشکل در ایران می‌شود.

سؤال: در مورد نام‌گذاری این گروه به نام تامپلر، و چرایی این نام‌گذاری، و اینکه به چه دلیل این چند جوان، چنین گروهی را با چنین نامی تشکیل دادند، نیز توضیحاتی بدهید:

آقای حقانی: در تشکیلات فراماسونری، تقریباً از ۱۴ سالگی به بعد، مخصوصاً بچه‌های فراماسونرها را تحت پوشش قرار می‌دهند یعنی؛ برای نوجوانان تشکیلاتی دارند و آنان را تربیت می‌کنند، تا اینکه فرد در سن ۱۹ سالگی به عضویت لژ رسمی

با قاطعیت نمی‌گویم که او وارد این تشکیلات با چنین سابقه‌ای می‌شود، اما در هر صورت عضویت احتمالی هویدا در لژ فراماسونری، می‌تواند قراین و شواهدی در جهت جدی‌تر گرفتن دوران هویدا باشد و ما نیز این دوره را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

فصل سوم این کتاب نیز شبیه فصل قبل است. نکته‌ای در فصل سوم هست که وقتی آن را می‌خوانیم، تعجب می‌کنیم کسی که ۱۳ سال به عنوان نخست وزیر ایران فعالیت می‌کرده، چه دیدگاهی نسبت به غرب دارد. در صفحه ۷۴ چنین آمده است که هویدا می‌گفت: عازم اروپایی بودم که همه چیز از آنجا آغاز می‌شد و همه چیز در آن پایان می‌یافت. فردی را می‌بینیم که به قول نویسنده به شدت فرانکفیل است، یعنی؛ به شدت به فرانسه علاقه دارد و شیفته فرانسه است و تعلق خاطر او به ایران یک تعلق خاطر عاطفی است، نه فکری. و چون مادرش در ایران زندگی می‌کند و او نیز مادرش را دوست دارد، به ایران هم علاقه دارد و گرنه از لحاظ فکری، شیفته و علاقمند اروپا به ویژه فرانسه است. در این فصل ما با موارد متعدد اخلاقی راجع به هویدا مواجه می‌شویم. مثلاً می‌گوید: همه عمر به غیبت، دل‌بستگی فراوان داشته است و ارتباط او با زنان هم در این فصل به شکلی مطرح گردیده که در شناخت هویدا و بعد تصویری که آقای میلانی به ما می‌دهد خیلی متفاوت است، یعنی وقتی می‌گوید: فرهیخته‌ترین فرد رژیم پهلوی؛ در ذهن آدم یک تصویر مثبتی از ایشان نقش می‌بندد، ولی شما در این جا می‌بینید که این فرهیخته‌ترین فرد، از لحاظ اخلاقی آلوده است و از لحاظ فکری نیز اصلاً تعلق خاطری به کشور و فرهنگ خودش ندارد و شیفته غرب است، که حالا انواع و اقسام آلودگی‌هایش را می‌توانیم در همین فصل مشاهده کنیم.

در صفحه ۸۹ اشاره‌ای به دایی هویدا؛ «ابوالحسن سرداری» شده است. فروش گذرنامه‌های ایران به یهودی‌ها و یک سری مسایل اخلاقی، به دایی هویدا مرتبط می‌شود که در این بخش از کتاب نیز مشاهده می‌شود. همچنین به استفاده‌ای که هویدا در این دوره، از امکانات دایی‌اش می‌برد نیز اشاره می‌شود. نکته‌ای که هست؟ بلژیک و آلمان و فرانسه، در اختیار خانواده سپهبندی، سرداری، و هویدا بوده و این نکته را در همان زمان دکتر فاطمی در «مرد امروز» به آن اشاره می‌کند؛ عجیب است که این

۲۰۱ خانواده، سفارت خانه‌های کشور ما را در زمان جنگ، تحت تیول خود داشتند. گذرنامه می‌فروختند و هر کاری در این دوره دلشان می‌خواست می‌کردند و یک زمانی با آلمانی‌ها ارتباط گسترده‌ای داشتند و بعد با آمریکایی‌ها ارتباط پیدا می‌کنند و عملاً آن قسمت از سفارت خانه‌های ایران، در اختیار این باند یهودی صهیونیست که بسیار حساس و مهم بود، قرار داشت.

در همین فصل نویسنده یک تعریفی از هویدا می‌کند و من همین را می‌گویم و از فصل سوم می‌گذریم، چرا که فصل‌های بعدی مطالب مهمی دارد. نویسنده می‌گوید: در مطالعات التقاطی، هویدا دلبستگی‌اش به کسانی چون مالرو، استراتی، وژید، علایقش به تفکرات بورژوازی، دلزدگی‌اش از انقلاب و غیره، همه او را به یک روشنفکر فریبکار و ظاهر ساز بدل می‌کرد، این یک نکته‌ای است که خود آقای میلانی به آن اشاره کرده است.

سؤال: آقای حقانی لطف کردند و مطالب فصل دوم و سوم را به خوبی تحلیل فرمودند. ضمن تشکر از ایشان، تقاضا می‌کنم در مورد فصل چهارم هم نظرات خویش را مطرح بفرمایند:

آقای حقانی: فصل چهارم، سرزمین عجایب است که به دوران بعد از شهریور ۲۰ و آن جریان‌ات فکری، سیاسی که در ایران مطرح بود می‌پردازد. البته خیلی جسته و گریخته و در بعضی جاها نیز با یک نوع جانب‌داری مشخص. در این فصل نویسنده، به بازگشت هویدا به ایران اشاره می‌کند. بدین مضمون که هویدا با استفاده از پارتی خود، انوشیروان سپهبیدی؛ شوهر خاله‌اش و عبدا... انتظام که مرشد فکری هویدا و کسی که هویدا را وارد فراماسونری نموده است، وارد این تشکیلات می‌شود، انتظام نیز کسی است که عین هویدا فرانکفیل است و در مقاطع مختلف نیز به او کمک می‌کند، هویدا در وزارت خارجه استخدام می‌شود او هم زمان هویدا به خدمت می‌رود و در زمان خدمت نیز مترجم گروهی از افسران آمریکایی در ایران می‌شود. شما حداقل از حوالی سال‌های ۱۳۲۳ تا ۲۴ و شاید هم زودتر، می‌توانید ارتباط هویدا را با آمریکایی‌ها پیدا کنید و تماسش با برخی از روشنفکران نظیر، صادق هدایت و جلساتی که در کافه‌ها داشتند و مشروب خوری‌های هویدا که در این قسمت آمده و باز دین‌گریزی هویدا را در صفحه ۱۰۹ به نقل از صادق هدایت و کسانی دیگر مطرح می‌کند و خیلی روشن بیان

می‌کند که هویدا، از مذاهب غیررسمی تنفر داشت، ولی احتمالاً از دیگر چیزهای غیررسمی تنفر نداشته. نویسنده به عنوان یک روشنفکر مطرح می‌کند که او نیز در آن زمان خود را بیش از هر چیز، یک روشنفکر می‌دانست. در همین بخش موضوع نقش هویدا در انتشار یکی از جسورانه‌ترین نمایش‌های ضد مذهب صادق هدایت؛ یعنی «افسانه آفرینش» نیز مطرح می‌شود.

فصل پنجم این کتاب، بازگشت به پاریس است. بعد از ۱۳۲۳ ظاهراً سفارت خانه ایران در پاریس افتتاح می‌شود و هویدا به اتفاق زین‌العابدین رهنما به پاریس می‌رود و نکته‌ای که در این فصل به آن اشاره می‌شود، همان افتضاح سفارت ایران در پاریس است. البته ایشان در اینجا می‌گویند: سال ۱۳۲۴ صفحه‌ای دیگر می‌گوید: ۱۳۲۴ و از این اشتباهات نیز در این فصل هم تکرار شده است. مشروح مسئله اسناد آقای میلانی، مبنی بر بی‌تقصیر بودن هویدا و اعتراض خانواده رهنما و پی‌گیری آنها در اسنادی که نویسنده معمای هویدا مطرح کرده و عدم صحت این اسناد، در بخش‌های قبل مورد بحث قرار گرفت.

یک نکته جالب در این مبحث این است که آقای میلانی در بخشی از این فصل به گزارشی استناد می‌کند که «ابوالحسن» علیه «رهنما» نوشته است. ابوالحسن سرداری از سفارت ایران در فرانسه در دوران اقامتش امکانات فراوانی به دست آورد و وقتی در آنجا این موقعیت را از او می‌گیرند، سعی می‌کند زیرپای زین‌العابدین رهنما را خالی کند، بنابراین گزارش دروغینی تهیه می‌کند و همین مبنای قضاوت اشتباه آقای میلانی است. در این بخش دکتر میلانی اشتباه تاریخی دیگری مرتکب شده و معتقد است که اسم آقای هویدا را اولین بار روزنامه مردم، ارگان حزب توده در این ماجرا آورده، که این واقعیت نیست بلکه دکتر فاطمی در مقاله‌ای در «مرد امروز» اولین بار نام هویدا را آورد. در مجموع، این فصل عمدتاً به بحث قاچاق در سفارت ایران و تبرئه هویدا از مشارکت در این موضوع اختصاص دارد.

سؤال: جناب آقای تقوی، اگر ممکن است در مورد فصل ششم نظرات خود را بیان بفرمایید:

آقای تقوی: در بررسی فصل ششم، یکی از اولین مواردی که می‌توان مطرح کرد این است که؛ ارجاعات این بخش با ایراد مواجه است و در مجموع بسیاری از اسنادی را که

نویسنده مطرح می‌کند، بدون در نظر گرفتن تاریخ نگاری، "تاریخ" می‌باشد در حالی که ۲۰۳ ممکن است حتی اگر ساعتی کم و زیاد شود، معنای یک واقعه تغییر یابد.

بسیاری از سندهایی را که ایشان نقل می‌کنند قطعاً آن سندها تاریخ داشته‌اند و خواننده می‌خواهد بداند در چه تاریخی مثلاً؛ سفیر آمریکا یا انگلستان این مطلب را در مورد شاه یا هویدا گفته‌اند. اما وقتی ما آدرس را می‌بینیم، مشاهده می‌کنیم که آن آدرس، کارتن و سند و... به هر حال درست یا نادرست داده شده، اما معلوم نیست که در کدام مقطع و چه تاریخی بوده.

و اما در فصل ششم؛ که عنوان آن «سال‌های سرگردانی» می‌باشد، چند نکته‌ای وجود دارد که از کسی که تحصیل علم سیاست کرده و مدعی تحقیق است، انتظار نمی‌رود و نباید این‌گونه مطالب نوشته شود. مثلاً در صفحه ۱۴۵ می‌گوید: از این زمان جبهه ملی در سیاست ۴۰ سال بعد ایران حضور مهمی داشت و در بسیاری مقاطع تاریخ معاصر، نقش مهمی بازی می‌کرد. اصل جبهه ملی بعد از انتخابات دوره شانزدهم در سال‌های ۲۷ و ۲۸ که شاه در انتخابات مداخله کرد و اجازه نداد که نمایندگان ملی به مجلس بیایند، تشکیل شد. در پی آن انتخابات، عده‌ای از چند گروه سیاسی مختلف در دربار متحصن شدند و پس از آن جبهه ملی را تشکیل دادند که تا سال‌های ۴۲ و ۴۳ ادامه داشت. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد، دوران افول آنها بود و از این دوران نیز زیرزمینی شدند و اگر بشود این اصطلاح را در مورد آنها به کاربرد، به صورت مقاومت ملی بودند نه جبهه ملی. تا سال ۳۹ که دولت شریف امامی روی کار آمد با اعلام فضای باز و اعلام انتخابات دوباره، جبهه ملی دوم و سوم هم تشکیل شد و بعد هم در سال ۵۷، وقتی که توده‌ها امان رژیم را بریدند، جبهه ملی چهارمی هم تشکیل شد. با این حال دیگر حتی در سال ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ به اعتراف خود آقای میلانی تشکلاتی که وجود دارد؛ کمتر به حساب می‌آید و حتی ارزش آن که آمریکایی‌ها بر روی آن سرمایه‌گذاری کنند را هم ندارد. آمریکایی‌ها دنبال کسانی بودند که بتوانند برنامه‌های آنها را به انجام برسانند و چون جبهه ملی به تعبیر کتاب، برای آنها بی‌مصرف و بی‌فایده شده بود، دوباره به دست هویدا و منصور افتاد. پیش از آنکه منصور و هویدا به قدرت برسند، هویدا در سازمان ملل مشغول بود. منصور به او پیغام می‌دهد که رابط‌های من در آمریکا و دوستان آمریکایی به من گفته‌اند که نوبت شما هم خواهد

رسید و شما هر چه زودتر بیایید. از یک محقق انتظار نمی‌رود که مثلاً جبهه ملی را که خودشان به بی‌حرکی آن معترف هستند و واقعاً هم دوره‌ای است که حتی گروه‌های سیاسی، دیگر از بعد از ۲۸ مرداد از جبهه ملی و جریان‌های ملی پیش افتادند و یک نوع یأس و نومیدی نسبت به رهبری جبهه ملی در مردم ایجاد شده بود، و جنبش‌ها به صورت جنبش‌ها و گروه‌های مذهبی و چریکی ظاهر شدند. حال با این همه، اگر کسی بگوید که در ۴۰ سال آینده جبهه ملی نقش مهمی ایفا کرد، اگر شما از سال ۱۳۳۰ حساب کنید، پس ما تا سال ۱۳۷۰ باید جبهه ملی را در تحولات ایران مهم بدانیم. در حالی که در واقع اصلاً در سال ۱۳۴۰ هم مهم نبود، ۵۰ هم مهم نبود ۶۰ هم مهم نبود و هیچ، دیگر نقش مهمی از آنها نمی‌بینیم؛ مخصوصاً بعد از انقلاب. و در جای دیگر (صفحه ۱۴۶) نویسنده می‌گوید: در اواخر سال ۱۳۳۰ انتظام وزیر خارجه کابینه رژیم بود، و چون با هویدا رابطه دوستی داشت، وی را به وزارت خارجه آورد. در صورتی که از اردیبهشت سال ۱۳۳۰ آقای دکتر مصدق نخست وزیر می‌شود، یعنی درست ماه دوم از سال ۱۳۳۰. درست آن است که انتظام وزیر خارجه کابینه علا بود. یعنی در فروردین ۱۳۳۰، آقای علانخست وزیر و آقای انتظام، وزیر خارجه علا بودند در اواخر سال ۱۳۳۰.

آقای حقانی: در مورد این فصل من دو نکته را بگویم، نکته اول رابطه منصور و هویدا با آمریکا است که از سال ۱۳۲۱ و ۲۲ این ارتباط به وجود آمده بود. در اینجا به طور روشن‌تری از این ارتباط صحبت می‌شود. استوارت راک ول و جان‌جی مک کلوی، که هر دو، به خصوص بر سیاست‌های آمریکا بسیار اثر گذار هستند، ارتباط ویژه‌ای با منصور و هویدا ایجاد می‌کنند. بحث رفتار هویدا در اشتوتگارت را هم که چهره یک آدم هرزه و عیاش را از هویدا ترسیم می‌کند، می‌توان در این فصل دید. یک اشتباه تاریخی هم در اینجا رخ داده که در خصوص آیت‌ا... کاشانی و فداییان اسلام است. گفته می‌شود: در آن زمان آیت‌ا... کاشانی مرجع تقلید یک گروه نظامی کار اسلامی به نام «فداییان اسلام» بود. آیت‌ا... کاشانی با همه فضایی که داشتند، مرجع تقلید نبودند ولی اینجا صراحتاً گفته شده، مرجع تقلید بودند. در همین صفحات، دکتر میلانی ارتباط هویدا با سازمان صهیونیستی به نام «AZL» را منکر شده است.

آقای تقوی: فصل هفتم فصل انقلاب سفید است. من در شروع فصل هفت، چند اشتباه تاریخی را عرض کنم. در صفحه ۱۷۰ ایشان مطرح می‌کنند، پیوستن ایران به

پیمان سنتو از سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷ شمسی) انجام شد و به گونه‌ای وانمود می‌کنند که در سال ۱۹۵۸، ایران به پیمان سنتو پیوست و حال اینکه ایران در مهر ماه ۱۳۳۴ به پیمان سنتو می‌پیوندد. نکته دیگر اینکه؛ در صفحه ۱۷۲ که صحبت از شورای عالی اقتصاد و تشکیل آن و علاقه شاه به توسعه اقتصادی مطرح می‌شود، دکتر میلانی می‌گوید که در پی فشار آمریکا در اواسط دهه ۵۰ این گونه اتفاق افتاد. حال آنکه، این زمان دهه سی خورشیدی و دهه پنجاه میلادی است که نویسنده آنها را با هم خلط کرده است و خواننده را دچار اشتباه می‌کند.

فصل هشت در مورد تأسیس کانون مترقی توسط حسنعلی منصور و هویدا است. در این بحث شخص نویسنده پذیرفته که آمریکا در پی نخبگانی است که اصلاحات آنها را انجام دهند و منصور و هویدا نامزد این کار بودند. با وجود این که نویسنده قلم خوبی دارد ولی به نظر من نکات زایدی هم در این فصل از کتابش آورده. مثلاً تصادف هویدا که خانمش و خواهرخانمش در ماشین بوده‌اند، چگونه اتفاق افتاد؟ چه کسی ماشین را می‌راند؟ چه کسی پایش شکست؟ به کدام بیمارستان آوردند؟ و دیگر موارد که لزومی به گفتن ندارد و در صورتی ضرورت بیان آن وجود دارد که نکته مهمی در آن باشد و یا نکته امنیتی سیاسی یا رابطه‌ای را بتواند روشن کند. در همین فصل به «ثابتی» هم اشاره می‌کند و می‌گوید: عملاً زمام و نظام امور امنیتی داخلی از این زمان به دست «ثابتی» می‌افتد و از رابطه تنگاتنگ «ثابتی» با هویدا حرف می‌زند. من این نکات را به این دلیل عرض می‌کنم که نویسنده بعداً می‌گوید: اصلاً هویدا با ساواک رابطه‌ای نداشت و مبرا بود در حالی که خودش می‌گوید که زمام امور داخلی کشور به دست ثابتی بود و در جناح بندی که داشتند نصیری که رئیس ساواک بود به شاه مستقیماً گزارش می‌داد و ثابتی هم به عنوان معاون امنیتی ساواک و هم اصلاً دوست هویدا، غالباً با او دیدار و گفتگوی مستمر داشت. از عجایب این که، نویسنده در پی تبرئه هویدا است و می‌گوید: که اینها اصلاً در مورد مسایل امنیتی صحبت نمی‌کردند. چه طور ممکن است که مسؤول امنیتی برود دوستانه به طور مرتب با مقام مسؤول اجرایی و امنیتی کشور در مورد همه مسایل صحبت کند جز امنیت کشور؟ آنها که در مورد مسایل اقتصادی و فرهنگی نمی‌توانستند، صحبت کنند؛ قاعدتاً در زمینه تخصص و کارکردش باید صحبت می‌کردند این مثل ادعای خود هویدا است که در دفاعیات خود گفت: من تنها

مانند مهره‌ای در این سیستم بودم و در واقع شاه بود که تصمیم می‌گرفت. من به رغم ادعای نویسنده، می‌خواهم بگویم هویدا نخست وزیر بود و نخست وزیر غرق در مسایل متفاوت است. در جای دیگر نویسنده می‌نویسد در عملیات ظفار که شاه برای سرکوبی شورشیان آنجا نیرو فرستاده بود، هویدا از طریق روزنامه‌های خارجی مطلع شد و اصلاً در داخل به او خبر نمی‌دادند. با اینکه به طور پیوسته ثابتی با او دیدار و گفتگو داشت. آخرین کلام در مورد این فصل گزارشی از آرمن مایر سفیر آمریکا (از همان گزارشهای بی تاریخ) در ایران است که در آن می‌گوید: شاه ایران، آن شاه گذشته نیست و می‌خواهد مستقل باشد. البته سفارت این گزارش‌ها را برای مقاصد خاصی مطرح می‌کرد و منظورشان تنظیم روابط مقامات آمریکایی با شاه بود. و گرنه آنها خود نسبت واقعی شاه و آمریکا را بهتر از دیگران می‌دانستند. شگفت آنکه، نویسنده با نظر مساعدی این گزارش را مطرح می‌کند و می‌خواهد شاه را مستقل واقعی معرفی کند. حال آنکه از یک فرد آگاه به مسایل علمی سیاست، بعید است که با توجه به ساختار بین‌المللی جهان در آن روز و جایگاه ایران به عنوان یک کشور جهان‌سومی در آن نظام بین‌المللی و اسناد فراوان در این باره که حتی نویسنده کتاب هم به برخی از آنها اشاره داشت، شاه را مستقل بداند.

آقای حقانی: همین مسایل، ثابتی، هویدا، ساواک و نیز مسایل امنیتی، در این فصل مهم است چون با فصل‌های بعدی در ارتباط است. خود دکتر میلانی نوشته‌اند که به راحتی می‌توان ادعا کرد که تا سال ۱۳۴۹، سایه اقتدار «ثابتی» معاون امنیتی نصیری و ساواک، به همه عرصه زندگی ایرانیان سنگینی می‌کرد و مخالفان رژیم، او را خصم اصلی خود می‌دانستند و می‌گفتند: دستگاه سانسور و شکنجه و داغ و درفش خفقان را هدایت می‌کند. حتی سیاستمداران آن روز یعنی آنهایی که در رژیم بودند او را یکی از قدرتمندترین‌ها می‌دانستند. یکی از ایرادهای آقای میلانی همین است بر روی خاطرات تأکید می‌کند. آقای «پرویز ثابتی» با آقای میلانی صحبت کرده و خود هویدا هم در دادگاه گفته که من کاری به کار ساواک نداشتم و «پرویز ثابتی» گفته: اصلاً کار ما شکنجه نبوده، پس معاون امنیتی چه کار می‌کرده؟ بخشی از کار امنیتی برخورد با مخالفین است. این طور نمی‌شود تاریخ را بررسی کرد. کسانی که داغ و درفش ساواک را دیده‌اند، واقعاً نمی‌پذیرند که پای هویدا و ثابتی از مسایل بیرون کشیده شود. قرار که

نبود خود آقای هویدا بیاید و ناخن مخالفین را بکشد. تازه در جریان انقلاب هم هویدا؛ یکی از طرفداران تشکیل گروه‌های ضربت، بر علیه مردم بوده است. وقتی که پرویز ثابتی بر کنار می‌شود، هویدا تأسف می‌خورد و می‌گوید: مثل این که شاه نمی‌خواهد بجنگد و آقای میلانی خیلی ساده پای هویدا و ثابتی را بیرون می‌کشد و ادعانامه دادگاه انقلاب اسلامی را زیر سوال می‌برد. شاید دلیلش این است که آقای میلانی خودش را گرفتار سندهای رسمی کرده و یا اینکه وظیفه دارد به نحوی آن دوره را توجیه کند و از این دو حال نیز خارج نیست. نکته دیگر اینکه نقش هویدا چقدر بوده است، هویدایی که ایشان سعی می‌کند در فصل‌های مختلف کتاب یک چهره بی‌کاره و بی‌تقصیر نشان دهد و می‌گوید: در دوره‌ای که آمریکایی‌ها می‌خواستند این اصلاحات را پیاده کنند و در دو دهه بعد، کار تحقق بخشیدن به چنین سازشی بر عهده هویدا بود. سازش بین چه کسانی؟ سازش بین طبقه متوسط و رژیم پهلوی، یعنی به قول همین کتاب هویدا می‌آید ویرین رژیم را تزیین کند و با همین منظور نیز خوش و بش کرده و پول خرج می‌کرد.

سؤال: آقای حقانی مطالب جالب توجهی را مطرح کردند. با تشکر از ایشان دعوت می‌کنم جناب تقوی در مورد فصل نهم بحث خود را مطرح بفرمایند.

آقای تقوی: فصل نهم تحت عنوان زمستان ناخرسندی، اشاره به همان زمستانی دارد که در اول بهمن ماه آن، حسنعلی منصور نخست وزیر کشور ترور شد و به جایش هویدا نشست. در این فصل نکاتی مثبت و منفی دیده می‌شود. یکی اینکه؛ وقتی نویسنده ترور منصور را مطرح می‌کند، می‌گوید: که به وسیله فداییان اسلام بود و اینها دو نخست وزیر و یک وزیر فرهنگ را ترور کرده‌اند. وقتی صحبت از ترور دو نخست وزیر می‌شود؛ رزم‌آرا به خاطر می‌آید، ولی وزیر فرهنگی به یاد نمی‌آید و من شخصاً ندیده‌ام وزیر فرهنگی که فداییان اسلام، با او برخورد کرده و وی را ترور نموده باشند. نکته دیگری که در همین فصل به چشم می‌خورد این است که نویسنده در مجموع دیدگاهی را مطرح کرده و ناراحت است، وی حسرتی که می‌خورد این است که روشنفکران و نخبگان و رجال آن روز اگر با رژیم می‌ساختند، دیگر انقلاب نمی‌شد. در حالی که حداقل آگاهی از جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی ایران، خلاف این را می‌رساند که اگر معدودی از نخبگان با رژیم وابسته حاکم بسازند، دیگر تحولات اجتماعی کار خودشان را نمی‌کنند. در جامعه ما یک تحول و تکاملی در جریان بود و اگر اینها هم می‌ساختند باز

هم تحولات اجتماعی مسیر خود را می‌پیمود و انقلاب رخ می‌داد. همان گونه که در سال ۵۶ اینها با رژیم ساختند. پس چه عاملی باعث شد که آنها نتوانند کاری بکنند؟ معلوم است عواملی مهم‌تر از سازش یا عدم سازش نخبگان با رژیم، در جامعه وجود داشت که به انقلاب انجامیده و به همین علت، این درک ناقصی است از تحولات کشور در آن مقطع تاریخی. در دنباله همین مباحث، نویسنده هویدا را روشنفکر مطرح می‌کند و می‌گوید که حب وطن داشت. انشاءالله که تنها به همین دلیل حب وطن دکتر میلانی از او خوشش می‌آید. خیلی عجیب است که کسی نخست وزیر یک کشور باشد و نویسنده درباره‌ی وی ادعا کند که اهل ادب است. ولی خود نویسنده، در جای دیگر هویدا را ناآگاه‌ترین فرد به ادب آن جامعه معرفی می‌کند. با چه تعریفی از روشنفکر می‌توان یک فرد ناآگاهی به ادب و فرهنگ یک جامعه را روشنفکر آن جامعه دانست؟ میلانی می‌گوید: وقتی هویدا در شرکت نفت بود از صادق چوبک برای نامه‌نگاری استفاده می‌کرد، چون در زبان فارسی مشکل داشت. دیگر اینکه وقتی شاه به او می‌گوید باید نخست وزیر شوی، می‌گوید: که من با زبان فارسی مشکل دارم و من زبان انگلیسی و فرانسوی را بهتر از فارسی می‌دانم و در گفتارم با مردم مشکل دارم، شاه هم به همین دلیل او را پسندید. ولی در جای دیگر، نویسنده کتاب به نکته‌ی خوبی اذعان می‌کند و می‌گوید: قدرتی که با زبان مردم ناسازگار باشد، دوام نخواهد داشت. دکتر میلانی سعی می‌کند برای هویدا چهره‌ی یک فرد روشنفکر متجدد و توسعه طلب را ترسیم کند که بعضی فکر کنند امیرکبیری بوده است. و در ادامه این کوشش، موضوع دیگری را مطرح می‌کند و آن تأکید بر آهنگ شتابان اقتصادی ایران در آن دوره است. درست است که شاه و هویدا خودشان دارای این پندار بودند که مملکت در حال رسیدن به تمدن بزرگ است. این دیدگاه آنهاست، ولی نمی‌دانم یک تحصیل کرده امروزی، با توجه به آشنایی با اقتصاد و تاریخ این کشور، چگونه می‌تواند با توجه به مستندات موجود، این دوره را یک دوره آهنگ شتابان رشد اقتصادی بنامد. براساس آمارهای موجود، در اوایل صادرات هویدا، صادرات نفتی ۷۷٪ و صادرات غیرنفتی ۲۳٪ کل صادرات کشور را تشکیل می‌داد، حال آنکه در سال ۱۳۵۶؛ یعنی پایان صادرات هویدا، صادرات نفتی ۹۸٪ و صادرات غیرنفتی ۲٪ صادرات کشور شد.

آقای حقانی: چند نکته قابل بحث در این فصل وجود دارد، از جمله: همان ادعایی که؛

۲۰۹ اسلحه‌ای که برای قتل منصور استفاده شد، آقای هاشمی تدارک دیده بود. که این موضوع نادرست و دروغ است و دیگر اینکه؛ قتل منصور به دستور امام خمینی (ره) صورت گرفت، این هم دروغ است و نکته دیگر؛ بحث جهان وطنی هویدا و شاه است که هر دو جهان وطن بوده و با مرکز ثقل مذهب و فرهنگ مردم بیگانه هستند و بی‌پروا از این مرکز ثقل به کار تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه اقدام کردند و از همین هم می‌شود استفاده کرد که هویدا را فردی غیرمسئول معرفی کرد. هر چند درست است که هویدا مقام نخست وزیری در ایران را به افتضاح کشاند یعنی وقتی رفت با شاه صحبت کرد، شاه گفت: ما خودمان به شما یاد می‌دهیم که چگونه نخست وزیری کنید! این اوج ابتذال نخست وزیری است. چون حتی کسی مثل زاهدی که دست پرورده آمریکایی‌ها بود و یا شخصی مانند دکتر امینی چنین عمل نکردند، که هویدا مرتکب شد. هویدا کسی بود که کاملاً خودش را وقف حکومت کرده بود. و به قول یکی از دوستان چون کسی نبود، یعنی خودش و شخصیت خودش نبود، انتخاب شد. اما درعین حال کار خودش را هم می‌کرد. در فصل کانون مترقی که دوباره مطرح می‌شود، مشاهده می‌گردد از طریق شعبات کانون، در واقع هویدا قدرت خودش را در سراسر کشور گسترش می‌دهد و خودش می‌شود یک پای قدرت در ایران. یک قدرتی که به قول بعضی‌ها که در این کتاب به آنان اشاره شده است؛ برخی مواقع حرف‌هایی که شاه می‌زد، حرف‌ها و طرح‌هایی بود که هویدا به خورد شاه می‌داد و شاه اجرا می‌کرد.

آقای حقانی: فصل دهم، فصل یادداشت‌های زمان جنگ است یادداشت‌های هویدا پس از اینکه به نخست وزیری می‌رسد و به نحوی نظر خود را نسبت به ایران، عنوان می‌کند. آقای میلانی در این فصل، سعی در ارائه یک چهره روشن‌فکر مآبانه از هویدا دارد و کلاً در مورد این فصل، نکات زیر را می‌توان گفت: یکی اینکه هویدا تلاش داشت با جذب روشن‌فکران، جلوه مشروعیّت به رژیم ببخشد. دکتر میلانی در ابتدای این فصل برخورد دوگانه هویدا را با سانسور و مطبوعات متذکر می‌شود و اینکه هویدا در جایی می‌گوید که من حاضریم حتی جانم را فدا کنم تا مطبوعات را آزاد کنند، ولی خودش یکی از مدافعان جدی سانسور و دست‌اندرکار سانسور مطبوعات و فیلم و کتاب در ایران است. نکته دیگری که مورد ایراد است اینکه؛ چون آقای میلانی این کتاب را مغرضانه نوشته و نوعی تجدد و غرب‌گرایی در آن وجود دارد، در این فصل آرای خودش را در

قالب زندگی هویدا وارد کرده است. بحث تجدد اقتصادی، تجدد هنری و سیاسی برای شاه و هویدا، این گونه است که شاه از نظر اقتصادی و هنری متجدد است و فقط از جهت سیاسی ایران دمکرات را نپذیرفته و مانع مشارکت طبقه متوسط در حکومت گردیده است. دیکتاتوری دوره پهلوی به خصوص پهلوی دوم را نمی‌توان تجدد نامید و تجدد هنری هم که ترویج نوعی فساد و بی‌قیدی در هنر است. مانند جشن هنر شیراز که از نظر آقای میلانی، فرمی از ترقی به حساب می‌آید و اگر از نظر اقتصادی بنگریم، کشور وابسته به بیگانگان بوده و دوره کارخانجات و صنایع مونتاز در ایران است، بنابراین نویسنده غارت منابع نفتی کشور و همه این مسائل را تجدد به حساب می‌آورد. یک نکته دیگر اینکه، نویسنده مبارزان دوره پهلوی (کسانی که با رژیم پهلوی مبارزه می‌کردند) را افرادی نیست انگار به حساب می‌آورد. و کسانی که به هیچ نوعی نمی‌خواهند با حکومت همکاری داشته باشند؛ چون با امپریالیسم یعنی، آمریکا مخالفت و تضاد عمده دارند و تضاد با آمریکا را بر آزادی‌های سیاسی ترجیح می‌دهند، نمی‌توانستند با شاه به یک نتیجه برسند، یعنی شاه را متقاعد نمایند که کمی آزادی سیاسی بدهد. بلکه با آن مخالفت می‌کنند. از این جهت هم نوعی عقب‌گرد در دیدگاه‌های آقای میلانی مشاهده می‌کنیم. و ایشان در این فصل اشاره دیگری بر ظرفیت رژیم برای اصلاحات نیز دارند. بدین مضمون که آن رژیم اصلاح‌پذیر بود و اگر نشد خود شاه در قدرت سیاسی اش افراط کرد. روشنفکرها هم در ادامه لج و لجبازی‌ها به این ایده رسیدند که چگونه رژیم را ساقط کنند و این باز نقد دارد، که رژیمی که وابسته به بیگانه است و ارزشی برای هیچ‌گروهی، حتی برای روشنفکرها قایل نیست و همان طور که در منابع مختلف درباره دیدگاه‌های شاه آمده؛ که وی افراد مختلف و اشخاصی را که خواهان اصلاحات بودند، با زشت‌ترین عبارات از آنها نام می‌برد، قابل اصلاح است؟ در این فصل بحث دیدار بعضی روشنفکرها با هویدا هم مطرح شده است که خیلی، به آن نمی‌پردازیم. از نکته‌هایی که در این فصل بسیار مهم است؛ آقای هویدا با توجه به آن چهره‌ای که آقای میلانی از او ترسیم می‌کند، یعنی چهره یک آدم فرهیخته و روشنفکر، از یک مقطع از زندگی اش متقاعد شده که همه کس را می‌توان با پول خرید و عوض کرد و در خدمت رژیم درآورد و این گفته آقای میلانی با این نکته که هویدا را انسان آزاده‌ای معرفی می‌کند، منافات دارد.

سؤال: شما گفتید این کتاب جانبدارانه است، ولی در برخی قسمت‌های آن از هویدا و

شاه و رژیم نیز انتقاد هم شده است. این قضیه را چگونه تحلیل می‌کنید؟

آقای حقانی: بطور کلی فصل‌های کتاب به گونه‌ای است که این بخش‌هایی که مطرح کردید در آن وجود دارد، ولی نکات قابل توجه دیگری هم در کتاب به چشم می‌خورد که کاملاً نشان دهنده این موضوع است که چه اندازه نویسنده جانبدارانه برخورد کرده است. مثلاً؛ یک نمونه، اینکه او با تمام جریان‌های مذهبی عناد دارد.

سؤال: آیا این امر نمی‌تواند یک نوع از دید انتقادی باشد؟

آقای حقانی: خیر، انتقادی نیست چون به وضوح موضع می‌گیرد، مثلاً در فصل‌های بعد در مورد کشته‌های ۱۷ شهریور و اژده هلاکت را مطرح می‌کند که به صورت عمدی است. یا وقتی صحنه اعدام هویدا را تشریح می‌کند عملاً با یک مشت دروغ، سعی در به زیر سؤال بردن انقلاب دارد و یا می‌گوید: نیروهای ملی با شاه نساختند و به وحدت نرسیدند و همین امر نیز باعث به قدرت رسیدن نیروهای اسلامی گردید. مشاهده می‌شود که صراحتاً موضع‌گیری در کار است و از یک منظر خاصی نگاه می‌کند. البته من رد نمی‌کنم که کسی با نظر خاصی نگاه کند، مشروط بر اینکه با سند و مدرک و دلیل صحبت کند. این یک نکته اساسی است که اینجا کمتر مشاهده می‌کنیم. در مورد هویدا، نویسنده، از بخش‌هایی از زندگی هویدا کناره می‌گیرد، که مسایل اصلی زندگی هویدا است. مثلاً اینکه آقای هویدا می‌گفت: من با سانسور مخالفم، ولی عملاً این کار را می‌کرد در حالی که نویسنده در نهایت نتیجه می‌گیرد که هویدا روشنفکر بود. این نکات کتاب را دچار تناقض کرده و شما باید نتیجه نهایی را هم نقد کنید. دیگر اینکه؛ در بخشی از کتاب نقطه ضعف هویدا را مطرح می‌کند و در جای دیگر؛ نقطه قوت هویدا را هم می‌گوید، اما در نهایت به نفع هویدا موضع‌گیری می‌شود.

سؤال: یعنی این نقایص آنقدر زیاد است که خواننده متوجه می‌شود، نتیجه‌گیری

نویسنده با آن نکات ضعفی که از هویدا گفته شد منافات دارد؟

آقای حقانی: بلی، دقیقاً. ما در فصل‌های بعد به آن می‌رسیم.

آقای تقوی: یک نکته‌ای که ایشان به عنوان رسالت هویدا مطرح می‌کند، اینکه؛

رسالت هویدا جذب روشنفکران به رژیم بود اولاً؛ باید دید که آیا هویدا واقعاً در پی خدمت به روشنفکران بود، یا اینکه با این کار خود در پی آن بود که رژیمی را که به علت

فقدان مشروعیتش هیچ کس حاضر به همکاری با آن نبود از استیصال نجات دهد. دوم اینکه: نویسنده در بسیاری از قسمت‌ها می‌پذیرد که او شکست خورده بود، اما به این موضوع نمی‌پردازد که دلیل این شکست چه بود؟ آیا آن گونه که کتاب ادعا می‌کند، خود کامگی شاه تنها دلیل این شکست بود و یا دلایل دیگری هم می‌تواند داشته باشد؟ برای خواننده کتاب روشن نمی‌شود که هویدا که در مقام یک نخست‌وزیر، این قدرت را داشت و مأموریت نیز داشت و آمریکا هم حمایتش می‌کرد و شاه هم بدش نمی‌آمد، چرا نتوانست نخبگان را جذب بکند؟ این کتاب پاسخی به خواننده نمی‌دهد. شاید اولین و مهم‌ترین دلیل آن، فقدان مشروعیت رژیم است. رژیمی که بحران‌هایی مانند: کاپیتولاسیون، ۱۵ خرداد، کودتای ۲۸ مرداد، شهریور ۲۰، کودتای ۱۲۹۹، که تمام اینها نشان از فقدان اصالت و مشروعیت سلسله پهلوی دارند، در پشت سر خود دارد. هر کسی بخواهد روشنفکران را به چنین رژیمی جلب کند، ناموفق خواهد بود. زیرا: هیچ روشنفکر اصیل و وطن‌دوستی حاضر به همکاری با چنین رژیمی نمی‌شد.

سؤال: عده‌ای در این کتاب معرفی شده‌اند که با هویدا صحبت کردند، ولی به توافق نرسیدند و عده‌ای از افراد با رژیم به توافق رسیدند و در آن کار کردند، اما ما نمی‌توانیم بگوییم که چون آنها با رژیم کار کردند، روشنفکر نبودند و چون اینها کار نکردند، روشنفکر بودند. و یا بحث را از روشنفکری جدا کنیم و بگوییم که آنان تنها در بخشی از کارشان موفق شدند! اگر در این مورد هم کارشناسان محترم توضیح بدهند باعث سپاسگزاری خواهد بود:

آقای تقوی: همکاری یا عدم همکاری با رژیم، به تنهایی تعیین‌کننده معنای روشنفکری نیست. اگر رژیم مصلح و مشروع باشد و کسی با آن کار بکند، می‌توان او را همچنان روشنفکر تلقی کرد، ولی اگر رژیمی نامشروع باشد هر کس با هر محتوای علمی و فکری با آن کار کند، نمی‌توان وی را روشنفکر تلقی کرد و کارهای او را در جهت مصالح ملی دانست.

آقای حقانی: اتفاقاً برخی از روشنفکرها با هویدا و با رژیم پهلوی همکاری کردند و به کارهای کوچک قناعت نمی‌کردند و حتی مقام وزیر کشور و ساواک یعنی کارهای کلیدی را به دست می‌گرفتند و ما باید علت را در جاهای دیگری جستجو کنیم که آیا هویدا و رژیم موفق شدند یا نه؟ و ما نباید این را نتیجه بدانیم که طبقه متوسط یا

۲۱۳ روشنفکر به رژیم تکیه کردند. البته بخشی اقبال کردند و به نظر من از همه جای دیگر رژیم، جدی‌تر بودند و خود آقای هویدا تا آخرین لحظات معتقد بود که باید مردم را سرکوب کرد. منوچهر آزمون هم همین‌طور بود. او توده‌ای بود و بعد به همکاری با ساواک روی آورد سپس وزیر شد. صراحتاً اعلام کردند که اولین کسانی که بعد از تغییر رژیم اعدام خواهند شد ما هستیم. به نظر من اینها از نظامی‌ها هم خشن‌تر و دقیق‌تر و قوی‌تر بودند، ولی ناموفق! و علت آن را نیز، باید به قول ایشان در عدم مشروعیت نظام و اصلاح ناپذیری آن جستجو کرد. هر چند از نظر آنان این رژیم اصلاح‌پذیر بود. در حالیکه، رژیم نه مشروعیت و نه میان‌پایگاهی، در میان مردم داشت. یک سری از اقدامات ضد ملی و ضد فرهنگی در قالب تجدد سیاسی و اقتصادی انجام دادند و عملاً یک شکاف عمیق بین خودشان و مردم ایجاد کردند و آقای میلانی نیز به بیگانگی آنها با مردم و فرهنگ مردم اذعان داشته‌اند.

آقای تقوی: عنوان فصل یازدهم «سیاست در پمپی نفت‌خیز» است. نکات مهم و بعضی مطالب تحلیلی که نویسنده در این فصل ارائه می‌کند، متناقض است و همچنین ایرادهای تاریخی و تناقض‌هایی کلی در این فصل وجود دارد. در صفحه ۲۷۴، در مورد دوران نخست‌وزیری هویدا به دو دوره اشاره شده است: دوره اول؛ دوره شور و اشتیاق و لیبرالیسم و بی‌اعتنایی به قدرت است و دوم دوره ناامیدی و تسلیم و بدبینی و شیفتگی به قدرت است. دوره اول دوره‌ای است که طبق تحلیل نویسنده، هویدا در جذب روشنفکران شور و اشتیاقی داشت و فکر می‌کرد که می‌شود دموکراسی ایجاد کند. به نظر نویسنده پس از چندی هویدا فهمید که ناموفق بوده و کاری از پیش نبرده و تسلیم قدرت شاه شده و خودش نیز شیفته قدرت گردید و مزه نخست‌وزیری را چشید و دیگر نمی‌خواست تن به هر خطری بدهد و روشنفکران را جذب کند و در جایی دیگر می‌گوید: نه تنها در دوره دوم نخست‌وزیری دست از این کار برداشت بلکه کسانی را که می‌گفتند باید روشنفکران را جلب کرد به باد مسخره می‌گرفت و می‌گفت این کار شدنی نیست. دیگر اینکه؛ این کتاب سعی دارد یک چهره پاک و بی‌تقصیر از هویدا نشان دهد؛ یعنی به عنوان مهره‌ای از سیستم که می‌خواست خدمتی کند، اما خود کامگی شاه مانع از آن می‌شد. نویسنده در این بحث دوران نخست‌وزیری هویدا را به دو دوره تقسیم می‌کند و ایراد جدی این است که، تقسیم‌بندی را روشن نمی‌کند بنابراین این را نمی‌دانیم از چه

دوره تسلیم شد و گرفتار وسوسه قدرت گردید تا خواننده دریابد و بتواند درک درستی از تحولات تاریخی داشته باشد. ولی براساس قراین دیگری که در کتاب هست، می توان دریافت که نویسنده حداکثر ۳ سال اول دوره نخست وزیری را به دیدگاه خودش، دوره اول یعنی دوره شور و حال و بی اعتنایی به قدرت می داند و ده سال باقی مانده را دوره تسلیم و شیفته شدن به قدرت مطرح کرده است. این مطلب تعارض جدی با چهره‌ای که نویسنده می‌خواهد از هویدا ترسیم نماید، پیدا می‌کند زیرا هویدا اگر فقط سه سال شور و حال و دموکراسی و لیبرالیسم روشنفکران را داشت و ده سال دوم را به تسلیم و زبونی سپری کرد، دیگر به امید چه خدمتی در صحنه باقی ماند؟ و چه جایی برای روشنفکر و متجدد و مفید مطرح کردن او باقی می‌ماند؟ با وجود این که نویسنده خودش هم می‌گوید که قدرت شاه روزافزون بود و دوره دوم نخست وزیری هویدا مصادف بود با قدرت‌یابی روزافزون شاه، بنابراین حضور هویدا در دوره دوم نخست وزیری چه تأثیری داشت و چه خدمتی می‌توانست بکند؟ در صفحه ۲۷۵ هویدا را توصیف می‌کند که به نظر من به گونه‌ای غیر علمی، خصلت‌های هویدا را در هم ترکیب می‌کند. مثلاً در جایی نوشته، هویدا به خاطر حفظ مقامش به هر خفتی تن در می‌داد. این در حالی است که در جای دیگر نویسنده می‌گوید: هویدا خیلی ساده بود. یک خانه کوچک داشت و غیره. حتی می‌گوید: که شاه وقتی به خانه هویدا رفته بود گفته بود که تو چطور در این لانه زندگی می‌کنی؟ در صفحه ۲۷۷ و ۲۷۸ در تصویری که از هویدا می‌دهد، می‌گوید: که در هر حال به رغم کسانی چون علّم (حتی خیلی از کسانی که در رژیم بودند از هویدا انتقاد داشتند و خیلی عیب و ایرادهایش را بازگو می‌کردند). هویدا کماکان با پیکان خود سرکار می‌رفت و گاه به زبان عامیانه با مردم سخن می‌گفت. بگذریم که گاهی در بسیاری از جاهای کتاب نویسنده تأکید دارد که هویدا اصولاً با زبان فارسی مشکل داشت. نیز به تعبیر خود نویسنده گاهی شوخی‌های سخیف و سبک رایج روز را به کار می‌برد. و گاه در مهمانی‌ها با شیوه‌هایی که عموماً شنیع می‌دانستند، می‌رقصید. حالا نخست وزیری در یک جمع برقص یعنی چه؟ نویسنده چه توصیفی می‌خواهد بکند؟ نویسنده می‌خواهد با پیکان سر کار رفتن و رقصیدن و با مردم عادی رابطه داشتن را با هم ترکیب کند، تا یک چهره‌ای مردمی از هویدا ترسیم نماید. نکته دیگر اینکه: در صفحه ۲۸۲ نویسنده می‌گوید: هویدا اهداف جدی را در راستای اداره کشور پی‌گیر بود.

می‌گوید: هویدا فهمید که یکی از مشکلات جدی، قوانین استخدامی کشور است و باید قوانین استخدامی کشور تغییر کند تا به هر حال پذیرش به سامان برسند. این در حالی است که نویسنده در موضعی دیگر می‌گوید هویدا به ندرت وارد جنگی می‌شد که از پیروزی‌اش اطمینانی نداشت و وقتی دریافت که بهای پیروزی در مبارزه برای تصویب تغییرات قانون استخدامی کشور سخت‌گران خواهد بود، این لایحه را به زمانی دیگر موکول کرد و چون فهمید مخالفان جدی دارد، این کار را نکرد. به همین خاطر در دی ماه ۱۳۴۳ دولت اعلان کرد که به علت فشارهای مالی، انجام اصلاحات لازم در نظام استخدامی مملکت را به زمان دیگر وا گذاشته است. با این همه، نویسنده به توجیه پرداخته و می‌گوید: او قصد اصلاحات داشت ولی مشکلاتی پیش آمد که اجازه نداد. در همین موضع یک اشتباه تاریخ نگاری هم هست. در دی ماه ۱۳۴۳ منصور نخست وزیر بود. اول بهمن ۴۳ منصور ترور شد و در بیمارستان بود و در هفتم بهمن هویدا نیز دولتی تشکیل می‌دهد و در یازده بهمن به مجلس معرفی می‌کند. یعنی اینکه؛ در آن زمان (دی ماه ۱۳۴۳) اصلاً هویدا نخست وزیر نبود تا بتوان کار لایحه امور استخدامی را به دولت او نسبت داد. در صفحه ۲۸۳ دوباره مطالبی را مطرح می‌کند که شبیه برانگیز است. می‌گوید: وقتی که امام (ره) به عراق تبعید شد، سفیر ایران در بغداد گزارش کرد که کسی از طرف آیت‌ا... خمینی آمده است، که اگر امکان دارد، زمینه‌هایی فراهم شود که ایشان برگردند. چنین چیزی اصلاً کذب محض است و چنین درخواستی از طرف امام مطرح نشده بود و اگر ایشان می‌خواستند برگردند، از همان روزهایی که در ترکیه تبعید بودند، تقاضای بازگشت می‌کردند.

سفر هویدا به دانشگاه تبریز و ژستی که با دانشگاهیان می‌گرفت، در راستای تصویر روشنفکرانه‌ای است که دکتر میلانی می‌خواهد از هویدا آرایه کند. در صفحه ۲۸۷ بیگانگی شاه و هویدا را با زبان فارسی، بیان می‌کند و انقلاب اسلامی را طغیان زبان شناختی می‌داند و می‌گوید: چون اینها با زبان مردم خود بیگانه بودند، به هر حال خواه ناخواه قدرت و زبان هر وقت با هم نساختند، قدرت از بین می‌رود. در همین مبحث، در قسمتی از کتاب، بیگانه بودن هویدا و شاه را از فرهنگ و ادب مردم ایران، بیان می‌کند و در جای دیگر ضد این موضوع را تأیید می‌نماید و می‌گوید: هویدا خود را از جمهور ادب می‌دانست و با روشنفکران سر و کار داشت.

در جایی می‌گوید: هویدا برای جلب روشنفکران به سوی رژیم، فعالیت می‌کرد، ولی در صفحه ۲۸۷ می‌گوید: هویدا معتقد بود که در خانه‌ی خود و نزدیکانش، میکروفونی مخفی بود که تا لبش را تکان میداد، آنان می‌فهمیدند. هر گاه کسی می‌خواست در مورد شاه و سیاست با هویدا حرف بزند، او دست را روی دهانش می‌گذاشت که نگو، بعد او را به گوشه‌ی حیاط می‌برد و با او صحبت می‌کرد. این چیزها خواننده را با این سؤال مواجه می‌کند که رژیمی که نخست وزیرش این اندازه از آن وحشت دارد و تحت کنترل است، چگونه می‌خواهد روشنفکر را به خود جلب کند و این روشنفکر چگونه می‌تواند با این رژیم همکاری نماید؟ در صفحه‌ی ۲۸۷ می‌گوید: رابطه‌ی هویدا با ساواک پیچیده‌تر از عضویت بود. چگونه این فرد می‌تواند روشنفکر باشد و دموکراسی ایجاد کند. این تناقض بارزی است که عمق رابطه‌ی هویدا با رئیس ساواک را بیان می‌کند، و نفی چهره‌ای است که نویسنده این کتاب قصه دارد از هویدا بسازد. حتی روزنامه‌آیندگان مطلبی را نوشته بود، که داریوش همایون که ساخته و پرداخته خود حکومت بود نزدیک بود، از روزنامه اخراج بشود و هویدا فقط برای داریوش همایون توانست از شاه عفو بگیرد، حال با وجود آن همه زندانی سیاسی و صرف نظر از نقش هویدا در زندانی شدن آنان، آیا می‌توان آن طور که نویسنده می‌خواهد وانمود کند، اقدام هویدا در عفو گرفتن برای امثال همایون را، دلیل بر آزادیخواهی هویدا دانست؟ در صفحه ۲۹۶ نویسنده، مقتدر بودن وزیرک بودن هویدا را مطرح می‌کند، بدین مضمون که هویدا در اواخر نخست وزیری خود، بسیار قدرتمند شده بود، تا آنجا که شاه هم از قدرتش می‌ترسید و یکی از دلایل تأسیس حزب رستاخیز و بر هم زدن حزب ایران‌نوین را ترس شاه از هویدا می‌داند. نویسنده معتقد است هویدا نه تنها حزب ایران نوین را در دست داشت بلکه، می‌توانست در تعیین دبیر کل حزب مردم هم نقش داشته باشد. اینها تناقض‌های جدی است که در کتاب وجود دارد. اگر ما قدرت هویدا را بپذیریم پس ادعای بی‌گناهی و بی‌تقصیری او در سیستم چه می‌شود؟ همچنین ادعای ده سال زبونی و ضعف هویدا در دوره‌ی دوم نخست وزیری و افزایش شاه در این دوره چه می‌شود؟ نکته‌ی دیگری که نویسنده در همین صفحات مطرح می‌کند این است که، در سال ۱۳۴۶ هویدا به عنوان نخست وزیر به آمریکا دعوت می‌شود، نویسنده می‌گوید: هم سفارت آمریکا این طرح را داشت و هم مقامات آمریکا طرحشان این بود که تدبیری بیندیشند تا همه‌ی امور به

شاه ختم نشود، و چرا که می‌گفتند: شاید شاه از بین برود، لذا بایستی افراد دیگری را داشته باشند، که به ایشان شخصیت و میدان دهند تا در شرایط بحرانی کاری بکنند. پس همین هویدای روشن فکر، معتمدترین فردی است که آمریکای امپریالیست برمی‌گزیند تا به او برای روز مبادا اعتباری بدهد. ضمن اینکه هویدا به آمریکا دعوت می‌شود، در صورتی که اصل دعوت، فرمایشی و با انگیزه سیاسی است و منظور آنها اجرای طرح و قرارداد خاصی نیست. با این همه، نویسنده که در بسیاری از صفحات کتاب می‌کوشد، تا هویدا را صرفاً مهره‌ای در سیستم وانمود کند، اما در این سفر چنان از سطح گفتگوها و قراردادهای در زمنیه‌های گوناگون سخن می‌گوید: که گویا ایشان، همه کاره کشور است. حال آنکه در صفحات دیگر تأکید دارد که مسائل مهم، به ویژه سیاست خارجی، در اختیار شاه بوده است با وی چنین مطرح می‌کند و در نهایت نیز، نویسنده یک اغراق گویی و خلاف واقع‌گویی را، در مورد دیدار هویدا و مقامات آمریکا و جانسون رئیس جمهور آمریکا دارد. دعوت آنها فرمایشی و سیاسی بود، ولی می‌بینیم که نویسنده طوری حرف می‌زند که گویی یک امپراطور قدرتمند، به یک کشور کوچک رفته است و میزبانان با ترس و لرز با او حرف می‌زنند. حال آنکه در شرایط آن روز ایران، شاه هم اگر به آمریکا می‌رفت چندان به او بها نمی‌دادند، چه برسد به نخست وزیر. با این همه، ایشان در صفحات ۳-۳۰۲ می‌نویسد: جانسون با احتیاط و ظرافت فراوان و با هزار و یک تمهید و تلویح به مسأله‌ای اشاره کرد که مبادا هویدا ناراحت شود. ولی آگاهان به علم و سیاست می‌دانند که جایگاه هویدا و جانسون و ایران و آمریکای آن روز، این گونه نبود که رئیس جمهور آمریکا بخواهد، در مقابل نخست وزیر ایران - که آن هم با انگیزه‌های سیاسی و برای ارفاق دعوت شده - با هزار تمهید و تلویح بخواهد حرف بزند، و آن حرف هم، سیاست عمومی، رسمی و از پیش اعلام شده آمریکا باشد و آن هم با این بیان، که من می‌ترسم حجم بودجه‌ی نظامی ایران مانع رشد اقتصادی شود. واقعیت آن است که آنها از انقلاب مردمی و طغیان آنها می‌ترسیدند. جانسون نیز این نکته را به هویدا هشدار داد. این موضوع چه نیازی به هزار تلویح و تمهید دارد و نیز مستند این ادعا چیست؟ نویسنده، به شکل بسیار احساسی به تبیین شخصیت هویدا پرداخته است، چندان که با واقعیت عینی آن روز ایران ناسازگار است. نویسنده، در صفحه ۳۱۱ می‌گوید: هویدا با نیکسون ملاقات کرد و در صفحه ۳۱۵ نیز می‌گوید: هویدا اجازه

ملاقات نیافت. در مجموع، به نظر می‌رسد هویدای ترسیم شده در کتاب، هویدایی انتزاعی است که در خیال نویسنده وجود یافت و با هویدای واقعی و عینی فاصله بسیار دارد.

سؤال: ضمن تشکر از تحلیل‌های اساتید، لطفاً بفرمایید؛ مطالب مفید و قابل استفاده این فصل را بیشتر در کدام قسمت یافتید؟

آقای تقوی: به نظر من، نه تنها در این فصل، بلکه در سراسر کتاب، به طور پراکنده مطالب مفیدی وجود دارد که اگر فرد آگاهی آن را بخواند بر خلاف نظر نویسنده کتاب، دیدگاه‌ها و وقایعی که در نهایت، منجر به ضرورت انقلاب شد، تأیید می‌شود و شخصیتی که کتاب از هویدا ترسیم کرده نیز مخدوش می‌شود. بنابراین، بر اشتباهات تاریخی و جمع‌بندی کتاب از نظر علمی ایرادهای جدی وارد است.

آقای حقانی: یکی از نکاتی مهم در این کتاب، بررسی زندگی هویدا است، مخصوصاً از نخست وزیری او یعنی؛ اواخر سال ۴۳ تا ۵۴-۵۵، و سپس از آن؛ تا انقلاب اسلامی که در این مقطع به پاکی هویدا از نظر مالی اشاره می‌کند، ولی با شناختی که ما از هویدا براساس همین کتاب پیدا می‌کنیم هویدا پوچ‌گرا بوده. و به شدت تحت تأثیر اروپا و آمریکا است. به اشراف بدبین است و در زندگی خصوصی او هم ما شاهد ازدواج و طلاق وی هستیم و اینکه تنها زندگی می‌کرده است. پس به دنبال جمع کردن مال نیست، ولی بیت‌المال را اسراف می‌کند. ۳۵۰ هزار دلار به اشراف پهلوی می‌دهد، تا معشوقه‌اش را با خود به سفر خارجی ببرد. به یکی از وزرا که پدرزنش در خارج از کشور مرده بود و وی نیز می‌خواست به آنجا برود، چند هزار دلار می‌دهد. به مناسبت‌های مختلف به اطرافیان پول می‌داد که خواهران و برادران شاه که در اولویت بودند. بعضی از دوستان وی از جمله: یدآ... شهبازی، از طریق هویدا به ثروت‌های هنگفت رسید؛ ولی چون نیاز نداشت، برای خودش جمع نمی‌کرد و فقط خرج می‌کرد. نویسنده کتاب می‌گوید: هویدا حتی برای اتاقش در نخست وزیری اجاره می‌داد. ولی از طرف دیگر برای خودش آشپز ویژه‌ای را جهت تعلیم به پاریس فرستاد. به دیگران افراد نورچشمی و خاص رسیدگی می‌کرد و در خرج کردن بیت‌المال، اصلاً کوتاهی نمی‌کرد. مورد دیگر اینکه؛ هویدا بعد از اینکه به قدرت رسید شروع کرد علیه رژیم، سند جمع کردن یعنی؛ اعمال رژیم را به خوبی می‌دید و همین برای محکومیت هویدا، کافی است چون کسی که در رژیمی کار

۲۱۹ کند و آن رژیم فساد داشته باشد و آن فرد بر فساد آن وقوف داشته باشد، فردی محکوم است. هویدا کسی نبود که در دادگاه بگوید: «من نمی‌دانم» نکته مفید دیگریست؛ هویدا خود در پی جمع کردن مدرک بوده که اگر روزی گیر افتاد، برای گریز از دادگاهی که برگزار خواهد شد، مدارک را داشته باشد.

نکته دیگر، رابطه ساواک با شاه یا نخست وزیر است و آقای میلانی و خود هویدا نیز گفته که ساواک مستقیماً زیر نظر شاه بود و هویدا هیچ دخالتی نداشته، ولی شما در همین فصل می‌بینید که هویدا با معاون امنیتی ساواک، که همه کاره ساواک بوده، جلسات منظم داشت. خود نویسنده می‌گوید: رابطه معاون امنیتی ساواک با هویدا، در آن دوره برای همه آشکار است تا حدی که نصیری از ثابتی می‌ترسید. ثابتی یکی از کارمندان بانک صادرات بود و ساواک او را به عضویت خودش در آورده بود و برای یک دوره اطلاعاتی امنیتی، او را به اسرائیل فرستادند. در آنجا دوره‌های اطلاعاتی - امنیتی را دید و هنوز هم یکی از چهره‌های قابل اعتماد اسرائیلی‌هاست. ثابتی کسی بوده که حتی اسرائیلی‌ها، هواپیمای اختصاصی برایش می‌فرستند، آنها ۱۷ نفر را از ایران خارج می‌کنند و برای ثابتی هواپیمای اختصاصی می‌فرستند و خارج می‌کنند به دلیل اهمیتی که برای اسرائیل داشته. کسی که حتی نصیری رئیس ساواک و همه وزیران نیز از او می‌ترسیدند و حساب می‌بردند، دست راست هویدا بود. در دوره هویدا و ثابتی ساواک قوی و گسترده و متنوع می‌شود و حوزه کار آن نیز، افزایش می‌یابد. دوره‌های متعدد جاسوسی و امنیتی که یکی از وحشتناک‌ترین بخش‌های امنیتی اطلاعاتی رژیم بود، در این زمان تأسیس شد. آقای میلانی، صراحتاً عنوان می‌کند که هویدا و ثابتی، هیچ نقشی در سرکوب‌ها نداشتند ولی؛ در صفحات بعد مشاهده می‌شود که آقای ثابتی و هویدا، طراح گروه‌هایی برای سرکوب مردم و کشتار مخالفین رژیم هستند. خود هویدا از سال ۱۳۳۸ به عضویت ساواک در می‌آید، سپس آنها به عنوان یکی از همکاران ساواک کسی را به کار می‌گمارند که آدم برجسته‌ای باشد و بتواند اطلاعات لازم را بدهد و با کسی که جاسوسی می‌کند و خبر می‌آورد متفاوت است و سطح آن نیز بالاتر است. مطلب دیگر، بحث روزنامه آیندگان است. روزنامه آیندگان، روزنامه‌ای بود که قبل از انقلاب منتشر می‌شد و یک سال پس از انقلاب نیز انتشار می‌یافت. این روزنامه را آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها، در ایران به راه انداختند و می‌خواستند سطح سیاسی کشور را بالا بیاورند.

بالا بردن سطح سیاسی، بدین معنی که به راحتی، حضور آمریکا را در ایران بپذیرند و حضور اسرائیل را بتوانند تحمل کنند. اگر به کتابخانه‌ها بروید و روزنامه‌ی آیندگان را ببینید، که در آن، صراحتاً از اسرائیل دفاع می‌شود و حضور آمریکایی‌ها تأیید می‌گردد و مهم‌تر اینکه؛ فردی به نام موشه، امیر نماینده اسرائیل در ایران بوده و به این روزنامه پول می‌داد، و تقریباً بودجه روزنامه با این پول تأمین می‌گردید و ساواک و آمریکا هم نماینده داشته، متوجه قضیه خواهید شد و این ادعا که هویدا هیچ گونه نقشی در این میان نداشته، ادعایی غلط است که آقای میلانی براساس گفته‌های هویدا نگاشته است.

سؤال: چند نکته را که فکر می‌کنم از نکات مثبت این فصل از کتاب آقای میلانی به شمار می‌رود، ذکر می‌کنم. در جایی می‌گوید: چه نخست وزیر و چه شاه، به جای اینکه به زبان مردم خودشان حرف بزنند، بیشتر غیرفارسی حرف می‌زنند و نویسندگان به آنها ایراد می‌گیرد. و نکته دیگر اینکه؛ دوره نخست وزیری هویدا را به دو دوره تقسیم می‌کند و زمان آن مهم نیست. آقای میلانی می‌گوید: هویدا تا یک زمان خوب بود یا می‌خواست خوب باشد، اما بعد عامدانه و آگاهانه روش عوض کرد و نکته دیگر اینکه؛ در صفحه ۲۹۰ آقای میلانی می‌گوید: وقتی هویدا گفته که هیچگاه دستور اعدام و شکنجه کسی را نداده، بی‌شک در مفهوم دقیق کلمه درست می‌گفت. مسأله مسئولیت اخلاقی و قانونی او در برابر این اعمال، بحثی یکسره متفاوت و سخت پیچیده است. به طور تلویحی میلانی می‌پذیرد که هویدا در قضیه ساواک مقصر بود. نظر آقایان اساتید، در این مورد چیست؟

آقای حقانی: نویسنده با این روش قصد دارد که بر روی این موضوع که هویدا، مستقیماً با ساواک همکاری داشته، در پوش بگذارد. وی می‌گوید: او دستور اعدام و شکنجه‌ی کسی را صادر نکرده بود. واضح است که لزوماً خود نخست وزیر نباید چنین کاری را انجام دهد، بلکه شخص دیگری هم می‌تواند، اما نخست وزیر با آن فضایی که ایجاد کرده و اقداماتی که وی انجام می‌دهد، ضربه نهایی را دارد می‌کند و چون هویدا نخست وزیر بود و نخست وزیر نیز بر اساس قانون اساسی مسئول است؛ حال اگر او در شرایطی می‌گوید: که شاه همه کاره بود و او مقصر است، باز هم نمی‌شود هویدا را مقصر ندانست آقای میلانی ناچار به اعتراف است چون مثل روز روشن است که هویدا نخست وزیر است و مسئولیت دارد و قانون اساسی نیز این مسئولیت‌ها را بر شمرده،

۲۲۱ به همین جهت هویدا را زیر سؤال می‌برد ولی، عملاً پای هویدا را از خیلی چیزها بیرون می‌کشد. من عرضم این است که هویدا بیش از آنچه گفته می‌شود، در مسایل و امور ساواک دخالت داشته است.

بحث ما این است که هویدا شرکت داشته است. هویدا و معاون امنیتی ساواک هر هفته جلسه می‌گذارند و برنامه‌ریزی می‌کنند و اتفاقاً در همین دوره‌ای که هویدا ادعای روشنفکری و آزادی‌خواهی می‌کند، ساواک به لحاظ شکنجه و تدابیر امنیتی به نقطه اوج می‌رسد و حتی از دوره تیمور بختیار هم بدتر می‌شود. قبل از اینها، گفته می‌شد که بختیار آدم خونخواری بوده و در این دوره، حتی بدتر می‌شود که این اوضاع با مشارکت هویدا به وجود می‌آید. در حالی که نویسنده بحث این مشارکت را نفی می‌کند و بحث اخلاقی و قانونی را به میان می‌کشد. در صورتی که این طور نیست و هویدا نیز آلوده بوده، ایشان آلوده بودن وی را مطرح نمی‌کند.

سؤال: من فکر می‌کنم میلانی چندان در پی تعریف و تمجید از هویدا نبوده و در جاهایی از او انتقاد هم می‌کند. در جایی می‌گوید: حتی هویدا پاروی اعتقادات خودش هم گذاشت، فکر نمی‌کنید هدف او آرایه یک هویدای پاک و منزّه صددرصد نیست؟

آقای حقانی: نویسنده کتاب در خیلی از قسمت‌ها، اصلاً پای هویدا را بیرون می‌کشد که یکی از آن موارد دخالت هویدا در ساواک است و دیگر نیز، حزب ایران نوین است که از طریق آن هویدا سلطه‌ی خود را بر کشور اعمال می‌کند. و اینکه آمریکایی‌ها با هویدا در حد نفر دوم کشور برخورد می‌کنند. و حتی او را به آمریکا می‌برند و می‌خواهند از طریق او نظراتشان را در ایران اعمال کنند، پس نمی‌توان او را فردی غیرمسئول دانست. حتی بحث تسلیحات نظامی را مطرح می‌کند. در زمینه‌های نفتی و طرح سیاست دوستانه نیکسون بحث می‌کند. و از طرفی می‌گوید، که هیچ دخالتی نداشت و مسایل امنیتی سیاسی، نفتی و سیاست خارجی و چیزهای اساسی یک دولت اصلاً در کابینه مطرح نمی‌شود. ولی از طرفی با آمریکایی‌ها در همه این زمینه‌ها صحبت می‌کرد، حتی آمریکایی‌ها را به خرید بیشتر نفت از ایران و فروش بیشتر سلاح به ایران تشویق می‌نمود و از آمریکایی‌ها می‌خواست که حضور بیشتری در ایران داشته باشند. اما میلانی پای هویدا را بیرون می‌کشد. و سطح بحث را پایین می‌آورد و موضوع اصلی بحث را از بین می‌برد و در نهایت، شما یک سری اطلاعات دارید که فقط

آقای حقانی: فصل دوازدهم با عنوان دره جنی، بیشتر بررسی نقش هویدا در سانسور مطبوعات و فیلم و مسایل خانوادگی هویدا و روابط او را با رقبای جدی اش در خود دارد. عنوان فصل برگرفته از یکی از فیلم‌های ابراهیم گلستان که از فیلم سازان آن دوره بود، می‌باشد به نام؛ «اسرار گنج دره جنی» اتفاقاً فیلمی است که اشاره به شرایط سیاسی، اقتصادی ایران در دوره پهلوی دارد و به نحوی شاه و هویدا را زیر سؤال برد و وقتی هویدا این فیلم را می‌بیند دستور توقیف «فصل» را می‌دهد. حتی تهیه کننده فیلم، یکی از دوستان هویدا بوده و علت نام‌گذاری این فیلم به این نام مرتبط با فیلم «اسرار گنج دره جنی» است که توقیف هم شد. در همین فصل نویسنده اشاره‌ای به این موضوع دارد که در کابینه‌ی هویدا گرایش‌های متعددی وجود داشته و اینکه هر یکی از وزیران در واقع، یک ساز جداگانه‌ای برای خودش می‌زد. این یک واقعیت است و نشان می‌دهد که هویدا چقدر به قدرت علاقمند بود، و برای داشتن مقام نخست وزیری حاضر بود تن به هر کاری بدهد. نویسنده صراحتاً می‌گوید: وزیران هویدا اغلب خبرها را خودشان مستقیماً به عرض شاه می‌رسانند و تنها هنگامی به سراغ هویدا می‌آیند، که به مشکلی برخورد داشته باشند. این موضوع باعث می‌شود که هویدا انتقاد می‌کند که وزیرهای من اخبار کابینه را مستقیماً و خبرهایی که مربوط به حوزه‌ی وزارتخانه‌ی خودشان می‌شود را، مستقیماً به شاه می‌دهند و نمی‌گذارند من خبرهای خوش را به شاه بدهم. همچنین در دنباله این مطالب مسایلی را که مربوط به اردشیر زاهدی و هویدا است، مطرح می‌کند که واقعیت دارد. مانند اینکه اردشیر زاهدی در جلسات دولت شرکت نمی‌کرد و یا وقتی شرکت می‌کرد به ناسزاگویی می‌پرداخت. حتی در یک مورد با زدن و تحقیر کردن، یک نفر را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و می‌گوید: من هویدا را آدم حساب نمی‌کنم که در هیأت دولتش شرکت کنم، چه برسد به کابینه‌اش.

مسئله دیگر اینکه، هویدا در سیاست خارجی ایران نقشی نداشت و در صفحه ۳۲۶، میلانی این مطلب را عنوان می‌کند، ولی در صفحه ۳۲۷ آن را تعدیل می‌نماید. در صفحه قبل نوشته که شاه به برادر هویدا یعنی؛ فریدون هویدا - که نماینده ایران در سازمان ملل بود - گفته بود: مسائل سیاست خارجی ایران را، حتی به برادرت نگو. و در صفحه‌ی بعد این را در نقل قولی از برادر هویدا انکار کرد است. برخلاف اظهارات آقای میلانی که

هویدا را از سیاست خارجی مبرا کرده است، هویدا در زمینه سیاست خارجی هم آگاهی داشت. مورد دیگر بحث، توقیف مجله فکاهی «توفیق» است که در این مورد هم آقای میلانی گفته: شاه دستور اکید داده بود و هویدا هیچ کاره بود. بر اثر اعتراضی که آقای توفیق کرد و در مطبوعات ایران هم انعکاس یافت، این ادعا زیر سؤال رفت. یعنی آقای میلانی صراحتاً گفت: توقیف نشریه به دستور خود هویدا بود و دستور جمع‌آوری آن را هم هویدا داده بود. و حتی به جای آن، مجله فکاهی «کاریکاتور» را منتشر کردند. و دیگر توقیف فیلم‌های آقای ابراهیم گلستان بود که در دوره پهلوی تهیه شده بود که به دستور خود هویدا جمع‌آوری شده بود. آقای میلانی می‌گوید: با اینکه هویدا این فیلم‌ها را جمع کرده بود، آقای ابراهیم گلستان می‌گوید: یک روز در دیدار با هویدا، در حالی که یک بطری از جعبه‌ی مخصوصی (مشروب) که سفیر فرانسه فرستاده بود و آنها در حال خوردن آن بودند، هویدا یک حالت غمگینی به خودش می‌گیرد و می‌گوید: احساس می‌کند به او خیانت شده است (اینها حرف‌های خود هویدا است) از خود کامگی شاه می‌گفت و از اندیشه‌ی ساده‌ی تک حزبی در ایران می‌نالید. این همان کسی است که خودش دستور توقیف فیلم‌ها را صادر کرده بود و آقای میلانی، این چهره‌ی دو گانه هویدا را به خوبی در این کتاب ترسیم می‌کند. هویدا حرف‌هایی که می‌زند با عملش کاملاً متضاد بود؛ یعنی؛ در آنجا یک آدم روشن‌فکر متلون را می‌بینیم. آدمی که به دنبال این است که جلوی سانسور را بگیرد. خودش را فدای این بکند که دیگران آزادانه صحبت کنند. ولی در عمل می‌بینید که در ساواک نقشی دارد. دستور توقیف و سانسور را صادر می‌کند و در باز کردن پای بیگانگان و اسراییل در منطقه و فروش نفت به اسراییل در مقطعی که کشورهای اسلامی با اسراییل جنگ دارند، نقش دارد. این کتاب، چنین دوگانگی را به خوبی ترسیم کرده است.

سؤال: شما در فصل دوازده به مجله‌ی توفیق اشاره‌ای کردید. دکتر عباس توفیق در نقد مطالب کتاب «معمای هویدا» در رابطه با آن مجله، نقدهایی نوشته‌اند و ظاهراً آقای میلانی، نقد آقای توفیق را اعمال کرد یعنی؛ در چاپ‌های بعد آن را تصحیح کردند. در این مورد هم اگر صحبت بفرمایید ممنون می‌شوم:

آقای حقانی: دکتر میلانی آن نقدها را اعمال نکرده‌اند. هنگامی که نسخه انگلیسی این کتاب ترجمه شد در آن ترجمه، این مطالب اعمال شده و نقد آقای توفیق نیز در

سؤال: آقای حقانی، لطفاً در مورد خانواده رهنما و اشکالی که دکتر علی رهنما به این مبحث از کتاب «معمای هویدا» وارد کرده‌اند، نیز توضیحاتی بدهید؟ یا کاملاً بفرمایید که شما نقدهای خانوادگی رهنما را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقای حقانی: خانواده‌ی رهنما یک کتاب در حدود ۸۰ صفحه منتشر کرده است که این بعد از چاپ هشتم است و حدود یک ماه است که به بازار آمده و علی‌رغم مکاتباتی که با میلانی کرده‌اند و اشتباهات را گوشزد نموده‌اند، ایشان باز هم آن اصلاحات را اعمال نکرده است.

اما فصل سیزدهم که عنوان «سقوط پمپی» را دارد نیز، دارای نکات بحث‌انگیز متعددی می‌باشد. مانند بحث استقلال شاه که در ادامه آن بحث، نویسنده صحبت‌هایی می‌کند که کاملاً گفته‌های خودش را در مورد استقلال شاه نقض می‌کند. مثلاً می‌گوید برخلاف ادعای کم و بیش تمام مخالفان شاه که می‌گویند: شاه نوکر امپریالیسم بوده و به آنها خدمت می‌کرد، شواهد انکارناپذیری نشان می‌دهد که او از اوایل دهه ۴۰ سیاست خارجی و نفتی نسبتاً مستقلی در پیش گرفته بود و اغلب در زمینه‌هایی با معتمدان و حامیان غربی در حال تعارض و تنازع بود. ولی تراژدی او در این بود که از سویی برای نیل به آمال و آرزوهای بلندپروازی نشان می‌داد و از سوی دیگر در استفاده از ابزار لازم برای تحقق این اهداف بی‌بهره بود. می‌گوید: که او ادعایش خیلی بزرگ بود اما توانایی و لیاقت آن را نداشت و در واقع با این گفته ایشان آن استقلال طلبی همه هیچ می‌شود و بطلان آن ثابت می‌گردد. می‌گوید: شاه با ضعیفان و زیردستان با تکبر برخورد می‌کرد. او می‌خواهد بگوید که از لحاظ روان‌شناسی اخلاقی آدم‌های اقتدارگرا این گونه هستند و نسبت به بالادستی، موضع متواضعانه‌ای دارند. میلانی صراحتاً می‌گوید: شاه در مقابل کسانی که قدرتمند می‌دانست، ضعف و زبونی نشان می‌داد. شاهد و دلیل هم اینکه، زبونی او در مقابله با «کندی» به گونه‌ای بود که حتی پادشاهی خویش را از «کندی» گدایی می‌کند.

فصل ۱۴ تحت عنوان «قربانی» اشاره دارد به اینکه هویدا قربانی بی‌وفایی شاه و سیاست‌های خودش است. هویدا با سیاست‌های سرکوب‌گرایی شاه هم رأی شد و زمینه را برای سقوط رژیم فراهم کرد، صادقانه مشکلات را با شاه نگفت و لااقل استعفا

نداد و شاه دیکتاتورتر شد و سقوط کرد. این بخش، بیشتر به دوره وزارت هویدا و ۲۲۵ دستگیر شدنش می‌پردازد. عده‌ای می‌گویند: هویدا پس از عزل از نخست‌وزیری، هیچ کاره بود. اما درست نیست. او وزیر دربار بوده و کاملاً در جریان امور بود. بعضی می‌گویند: نخست وزیر او بوده نه آموزگار. چون آموزگار هنوز چندان در جریان پیچیدگی‌های سیاسی دربار نبود. هویدا در جای علم نقش او را انجام داد. نقش هویدا در تهیه مقاله‌ای که باعث قیام ۱۹ دی در سال ۵۶ قم شد را، میلانی صراحتاً آورده که پس از شهادت حاج آقا مصطفی و مطرح شدن نام امام خمینی در بین مردم، رژیم تصمیم گرفت به نحوی ایشان را در نظر مردم خراب کند. به هویدا و ساواک دستور می‌دهند که باید مقاله‌ای تهیه کنند. هویدا هم آن مقاله را به دو نفر سفارش داد. آنها تهیه کردند که پر از توهین به امام بود و باعث قیام مردم قم شد و دور جدیدی از مخالفت با رژیم آغاز گردید. همچنین در این فصل نویسنده به نقش هویدا در مقابله با انقلاب اسلامی در همین دوره اشاره می‌کند و می‌گوید: که او بسیار فعال بود وی نیز در دادگاه انقلاب، به دو نکته از پرونده‌ی هویدا اشاره می‌کند و بقیه‌ی موارد اتهامی که به هویدا وارد است مانند؛ مشارکت در سرکوبی مردم را نادیده می‌گیرد. در صفحه ۲۸۹ نویسنده می‌گوید: هویدا معتقد بود که دولت باید با قدرت نمایی کامل اوضاع را آرام کند و از این آرامش برای آرایش دوباره نیروهای وفادار به رژیم بهره گیرد همچنین هویدا در پاسخ به کسانی که در تشکیل گروه‌های ضربت اعتراض داشتند، هویدا می‌گفت: ناچار به چنین برخورد قاطعی هستیم. وی در اواسط بهار ۱۳۵۷ با همکاری ثابتی پیشنهاد داده بود ۱۵۰۰ تن از مخالفان رژیم دستگیر شوند و شاه فقط با دستگیری ۳۰۰ نفر موافقت کرد. روزی که ثابتی برکنار می‌شود، هویدا با یأس می‌گوید: به گمانم شاه دیگر دست از مبارزه برداشته است. و از این موضوع به شدت ناراحت می‌شود. او در دادگاه می‌گوید: من بی‌گناه هستم و کسی را نکشته‌ام و فردای ۱۷ شهریور نیز استعفا داد ولی استعفایش، به دلیل درگیری با اردشیر زاهدی بود. در مورد اینکه چرا هویدا از ایران نرفت عوامل متعددی بسیج شده بودند، که شاه را متقاعد کنند که هویدا را دستگیر نکند و در مقابل عده‌ای اصرار داشتند که هویدا را دستگیر کنند. به همین دلیل او را قربانی می‌نامند. روز پیش از بازداشت هویدا شاه به سفیر انگلیس در ایران اطمینان داد که هویدا را بازداشت نمی‌کنند. دو روز بعد همین سفیر از خانه به هویدا زنگ می‌زند و

به او می‌گوید: که از کشور خارج شود و در صفحات بعد می‌گوید: انگلیسی‌ها به هویدا پیشنهاد کردند که ما حاضریم تو را از ایران خارج کنیم و از یک طرف هم نماینده‌ی اسرائیل در زندان پهلوی با هویدا ملاقات می‌کند. اسرائیلیها دو مهره در ایران داشتند و می‌خواستند هویدا را از ایران فراری دهند. حالا چرا نمی‌رود؟ زیرا انقلاب را جریانی از سوی بیگانگان و خاموش شدنی می‌دانست و پیروزی انقلاب را باور نداشت. و می‌گفت: از ایران نمی‌توانم خارج شوم، چون شاه دچار تشقت در تصمیم‌گیری است. یا علایمی دریافت کرده بود یا دچار اشتباه شده بود و فکر می‌کرد می‌تواند در غیاب شاه امور را اداره کند. در صدد احیای مجدد حزب ایران نوین هم بود. و قصد آن داشت که حزبی سلطنت طلب و میانه رو به راه اندازد و از خلأیجاد شده برای به دست آوردن قدرت استفاده کند.

فصل پانزدهم در مورد دستگیری هویدا است. نویسنده، خلخالی را با هویدا مقایسه می‌کند و می‌گوید: خلخالی از خشن‌ترین نیروهای انقلاب اسلامی بود و از قضا کار تعیین سرنوشت یکی از فرهیخته‌ترین چهره‌های رژیم گذشته بر عهده‌اش بود. هویدا انسانی رقاص و جلف و سبک بود، پس مسلماً فرهیخته نبود. در این صفحات نویسنده کتاب، طعنه به دادگاه دارد که در آن قرآن خوانده شد. اما بحث اصلی نویسنده کیفر خواست است و موارد دیگر را بیان نمی‌کند مانند: اقدام بر ضد حاکمیت ملی، دخالت در انتخابات مجلس، واگذاری منابع زیرزمینی، گسترش نفوذ امپریالیسم و غیره. تنها به بحث شرکت در قاچاق هرویین اشاره می‌کند که اسنادش را دیده. با این حال حتی اگر حرفش را بپذیریم باز هم سایر موارد را اصلاً نمی‌توان نادیده گرفت. مثلاً گزارش خلاف واقع یا انتشار روزنامه‌های دست نشانده و تعیین سردبیران دست نشانده و نابودکردن کشاورزی و از بین بردن جنگل‌ها، شرکت مستقیم در جاسوسی به نفع غرب و ارتباط او با صهیونیسم در روزنامه آیندگان مشخص است و هم در توسعه‌ی حضور صهیونیسم معلوم است. نیز اسناد معتبری وجود دارد که بهایی بودن هویدا را نشان بدهد. که در کیفر خواست نیامده است ولی حضور وزرای بهایی را در شرکت نفت در کنار هویدا قبل از نخست وزیریش می‌بینیم. در نخست وزیری او نیز در هیأت دولت ۴۳ نفر از بهاییان حضور داشته. هویدا فرش‌هایی به مرکز بهاییان هدیه کرده، در حالی که در دادگاه به دروغ خود را مسلمان می‌نامد. هویدا تأکید داشت که در اداره ساواک هیچ

نقشی نداشته است. ولی شواهد متعددی، ثابت می‌کند که وی همکار ساواک بوده و ۲۲۷
هویدا بود که به ثابتی قدرت داد، بنابراین، ادعایش غلط است.

فصل ۸۵، از دادگاه اول هویدا سخن می‌گوید و فصل ۱۶ (دریاچه یخی کاکیتوس) درباره دادگاه دوم هویدا است که منجر به صدور حکم اعدام شد. این فصل نشان می‌دهد که هویدا خیلی فعال بوده و حتی یک جاسوس در خود زندان نیز برایش کار می‌کرده است. آن جاسوس با گرفتن یک دستگاه تلویزیون، پیام‌های هویدا را به خارج از زندان و از آنجا نیز به خارج می‌رساند. یعنی تلاش داشته که حمایت بین‌المللی، به خصوص از سوی فرانسویان برای خود کسب کند. میلانی می‌گوید: چرا این دادگاه با دادگاه‌های عادی و رسمی متفاوت است؟ پاسخ این است که شرایط انقلاب اجازه این کار را نمی‌داد. اگر هویدا دست مردم می‌افتاد به محاکمه نمی‌رسید و کشته می‌شد. افزون بر آن گروه‌های مارکسیستی و چپ که خود آقای میلانی عضوشان بود، بسیار تندتر بودند. میلانی در مورد محاکمه هویدا طوری صحبت می‌کند که گویی همه افراد با هم به یک اندازه مسئول هستند. در حالی که این اشتباه است. آقای میلانی می‌گوید: به آقای هویدا اجازه‌ی دفاع داده نشد. در حالی که آقای خلخالی این را رد می‌کند. و می‌گوید هویدا ۲۵۰ صفحه دفاعیات نوشته است که می‌خواست دادگاه را طولانی کند. در آن دوره چون هنوز نهادهای نظام مانند؛ نیروهای انتظامی و کمیته و سپاه تأسیس نشده بود، بسیاری از کسانی که از ایران فرار کردند از همین موقعیت استفاده کردند. بختیار و قره‌باغی هم از همین موقعیت استفاده کردند و از کشور خارج شدند، حتی در محاکمه هویدا می‌بینیم چرخ بالی از بالای دادگاه پرواز می‌کرد و به پنجره‌های دادگاه نزدیک می‌شد و می‌خواست ترسی ایجاد کند. نحوه اعدام هویدا با چیزی که در کتاب آمده مغایر است. میلانی می‌گوید: هویدا به سمت حیاط می‌رفته که از پشت گردنش تیر می‌خورد و به زمین می‌افتد و از ضارب می‌خواهد خلاصش کند و او می‌پذیرد. اما گزارش پزشکی قانونی و عکس‌هایی که از هویدا ماند، نشان می‌دهد که تیری به گردنش خورده است. هویدا تا آخرین روزها باور نداشت که انقلاب پیروز شود و می‌گفت: نظامیان وارد عمل می‌شوند و انقلاب را سرکوب می‌کنند و همچنین امیدوار بود که جای شاه را بگیرد.

معرفی کتاب

و

تازه‌های نشر

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی